

نشست بیستم: تبیین: داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک (۳)^۱

به نام همراه یاریگر

من رفیقم، ره‌گشایم، باب‌بگشا، نزد من آ
ضرورت رابطه‌ی صاف‌دلانه، مستمر، همه‌گامی و استراتژیک با خدا

بسم‌الله الرحمن الرحیم، به نام خدا، با سلام و عصر بخیر خدمت همه‌ی دوستان. وقته‌های ماه‌های اخیر در برگزاری نشست‌ها به سبب تعطیلی‌ها زیاد بود. نشست امروز را با نام خدایی که بناست در پروژه‌ها و پروسه‌هایی که آغاز می‌کنیم، همراه ما باشد می‌آغازیم. نشست بیستم است و عنوان بحث «تبیین ما، داشته‌ها و کارکردهای او: دید استراتژیک» می‌باشد. تا اکنون، [دو] جلسه را روی وجوه استراتژیک خدا درنگ کرده‌ایم، با این تاکید محورین که خداوند افقدار است، درازدست و دوردست را می‌بیند، مرحله به مرحله حرکت می‌کند و سامان می‌دهد. امروز جلسه‌ی [سوم] هست که روی دید استراتژیک بحث خواهیم کرد. فصل اول ما سیزده برگ داشت و این سیزده برگ را که مشترکاً، با هم طی کردیم بخشی از جلسه را هم دوستان جوان و بعضاً میان‌سال و مسن ارائه بحث کردند. چند ورق کیفی زدیم:

از آغاز تا به اینجا؛

سیزده نشست، یک فصل

درک موقعیت

ضرورت خروج از وضعیت

نیاز به متد

طراحی متد؛ پیشاتبیین، تبیین، پساتبیین

۱. تاریخ برگزاری این نشست سه‌شنبه ۱۳ اسفندماه ۱۳۸۷ می‌باشد.

پیشاتبیین، وداع با یک تلقی، تجهیز به یک دیدگاه
تبیین؛ حرکت در میان دو مبنا: خود و «او»
دقت بر یک الگو؛ ابراهیم و «او»

تلاش کردیم موقعیت خودمان را درک کنیم و به یک ادراک برسیم - ادراک به مفهوم فهم عمیق یافته، فهم فراوری شده نه صرفاً از سر سطح و از سر گذر. از درک موقعیت به این نتیجه رسیدیم که در مجموع در شرایط وانفسایی به سر می‌بریم: شرایط اجتماعی، [وضعیت] حاکمیتی که در کشور ما مستقر است، نیروهای روشنفکری - سیاسی، نسل ما و نهایتاً خود ما که در یکی از حوزه‌ها جا می‌گیریم و اینجا حضور به هم رسانده‌ایم. شاخص بحران این است که حس فعالیت نداریم، حس حیات نداریم، رابطه‌مان به عنوان یک عضو فعال با هستی - که با فعالیت بی‌وقفه مرادف است - قطع شده و مشکل [اصلی] هم این است که رابطه‌مان با «او» مختل شده که [در نتیجه‌ی این اختلال،] در رابطه با هستی نیز دچار اختلال شده‌ایم.

به ضرورت خروج از وضعیت رسیدیم. انسان دوگانه است، هم اهل ماندگاری و منزل‌گزینی و هم اهل رفتن. در مجموع، انسان‌هایی که دوران را تحت تاثیر خودشان قرار دادند و تحول ایجاد کردند، انسان‌هایی بودند که شعارشان این بوده است که «بیا بگذریم از راه‌های بی‌نقشه». دو یا سه سال پیش در سالگرد چه‌گوآرا پوستری در تهران پخش شد که خیلی قشنگ بود. با اینکه چه‌گوآرا موحد نیست، پیام‌های موحدگونه دارد و انسان‌ها را بیدار می‌کند؛ با اینکه بیش از چهل سال از وداعش می‌گذرد، هنوز پیام دارد. نسل‌های مختلف پیام‌اش را می‌گیرند. زیر پوستر به نقل از او درج شده بود: «بیا بگذریم از راه‌های بی‌نقشه». نوع انسان‌های اهل مدار تغییر، انسان‌های اهل عروج‌اند، اهل خروج‌اند، به خاطر پیرامون‌شان و دیگران، از خودشان یک وجب بیرون می‌زنند. ما هم در حد خودمان به ضرورت خروج از وضعیت رسیدیم. خروج از وضعیت، بدون توشه و انبان امکان‌پذیر نیست، نیاز به متدی دارد. این متد را مقدمتاً در هم‌نوعان جستجو کنیم. سپس، در کنار جستجو در جای پای پیشینیان خودمان که در شرایط بحران چه متدی اختیار کردند، برای خروج به توصیه‌های «او» توجه کردیم، «او» هم توصیه‌های کیفی داشت و نهایتاً از این مجموعه و برداشت‌های خودمان به متد سه‌سطحی رسیدیم. این متد سه‌سطحی، از پیشاتبیین به تبیین راه می‌برد - که الآن چند نشست است که در مدار تبیین قرار گرفته‌ایم - و نهایتاً به پساتبیین خواهد رسید.

پیشانیین، مشتمل بر تعیین تکلیف سه گانه با خودمان، با «او» و با هستی بود و پاسخ به این پرسش‌ها که «ما که هستیم؟»، «هستی در چه جایگاهی است؟» و «او در هستی چه جایگاهی دارد؟». مجموعاً به این توافق رسیدیم که باید با تلقی‌های سنتی که محور تحلیل و تبیین جهان در آنها آخرت‌گرایی است و جهان [دنیا] را کریدور و پاگرد می‌داند و به جهان بها نمی‌دهد، [وداع کنیم] و در عوض، در حد خودمان به جهان بها دهیم. آخرت یک فاز استراتژیک است و بی عبور از مسیر جهان نمی‌توان به آن راه برد و دسترسی پیدا کرد. باید با این تلقی وداع می‌کردیم و به یک دیدگاه مجهز می‌شدیم. این دیدگاه این است که ما آمدیم که در این جهان به خودمان تکان بدهیم و پیرامونمان را نیز بتوانیم در مسیر تغییر و عبور از وضع موجود به وضع مطلوب، با تکان‌هایی مواجه کنیم. تبیین ما از متدی که خدا در شصت آیه [آیات ۱۲۰ تا ۱۸۰ سوره‌ی آل‌عمران] به ما عرضه کرد، [ماخوذ بود]؛ اینکه در شرایط بحرانی ننشینیم و نایستیم. اینکه خداوند به محمد(ص) می‌گوید: «ملحفه به سر نکش، بیرون بیا»، «خودت یک مبنایی من هم یک مبنا؛ بین دو مبنا حرکت کن، حتماً چیزی حاصل می‌شود». ^۱ الگوی این متد، ابراهیم(ع) بود. بر این متد دقت کردیم و رابطه‌ی ابراهیم(ع) و «او» را تبیین کردیم تا ان‌شاءالله برسیم به فصل دوم که باب بگشا و در آستانه‌ی در دو پیش‌فرض بود:

دوم فصل؛

باب بگشا

در آستانه‌ی در با دو پیش‌فرض:

«او» نقطه اتکا

«ما» استراتژیک - مستمر

دو پیش‌فرض را مرور کنیم: «آیا او نقطه‌ی اتکاء هست؟» و «آیا ما می‌خواهیم با «او» در یک روند استراتژیک برخورد کنیم یا برخورد و مواجهه با «او» موردی و سه‌کنجی و مناسبتی است؟». در این تبیین، رابطه دارای دو سویه است:

۱. اشاره‌ی شهید صابر علاوه بر آیات آغازین سوره‌ی مدثر، ناظر به آیات ۱۲۰ تا ۱۸۰ سوره‌ی آل‌عمران و شرایط پس از شکست جنگ احد می‌باشد که در نشست‌های چهارم و پنجم «باب بگشا» تحت عنوان متدولوژی خروج از بحران، به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است.

تبیین؛

دو سوی رابطه؛

«ما»:

هستنده

فعال کوچک مدار

پرنیاز - پرتقاضا: در درون؛ در مسیر؛ در پروژه

«او»:

هستان

اول فعال هر مدار

پرداشته - پرکارکرد

یک سو ما هستیم و سوی دیگر «او». ما، هستنده‌ایم، فعالی با مدار کوچک هستیم، پرنیاز و پرتقاضاییم؛ هم «در درون» به «او» نیاز داریم، هم «در مسیر» نسبت به امکان و فرصت‌های «او» تقاضا می‌کنیم و هم «در پروژه» ای که می‌خواهیم با «او» پیش ببریم. او هم، هستان است، یعنی خود هستی، هستی محض و جان هستی است؛ هستی‌ها از «او» هست می‌گیرند؛ اول فعال همه‌ی مدارهاست و پرداشته و پرکارکرد است. به تبیین می‌رسیم:

تبیین؛

داشته‌های «او»

کارکردهای «او»

در تبیین می‌خواهیم ببینیم که مبنای مبسوط جهان که «او» هست چه داشته‌ها و کارکردهایی دارد؟ اگر ما بنا داشته باشیم از حاشیه به متن بیاییم، این «از حاشیه به متن آمدن» در همه‌ی عرصه‌ها معنا دارد؛ گوشه‌هایی از هستی که ما می‌توانیم اشغال کنیم و حجم‌مان را در آن متبلور کنیم: خانواده، محله، باشگاه، دانشگاه، جامعه و اگر اهل کار تشکیلاتی باشیم، تشکیلات. اگر بناست از حاشیه به متن بیاییم، برای شروع و ادامه نیاز به مؤانست و نزدیکی با متن‌ها داریم:

تبیین؛ متکی بر متون مرجع:

هستی

تاریخ

ما

کتاب

چهار متن تعریف شد؛ یکی متن هستی است، یکی تاریخ، یکی متن خودمان و چهارم هم متن کتاب [قرآن] است. با توجه به اینکه انسان راجع و اهل رجوع است و اگر بخواهد به اصطلاح فرهنگ مندرج در عرب سابق و عرب لاحق، نخواهد «ینیف» و حاشیه‌نشین و گوشه‌نشین و سایه‌نشین باشد، بلکه بخواهد انسان متن و «حنیف» باشد [به متن مرجع نیاز دارد]. حنیف علاوه بر آنکه به معنای انسان پاک‌نهاد است، در زبان عرب به معنای انسان وسط کار، وسط گود و وسط شاهراه است. «ینیف» هم تماشاچی، کناره‌گیر و گوشه‌نشین و انسان در حاشیه است. اگر بخواهیم به متن بیایم، به متون نیاز داریم. در مدار تبیین هستیم. برای تبیین «او» و داشته‌ها و کارکردهایش ببینیم چه رابطه‌ای بین آن چهار متن با «او» برقرار است؟

تبیین؛ «او» و متون مرجع

او: بسرشته با هستی، ما و کتاب

تاریخ: بسرشته با سنت‌های «او»

او با سه متن از متون مورد نظر ما بسرشته است؛ یعنی از هستی، خودمان و کتاب آخر جدایی‌ناپذیر است. «او» از طریق سنت‌هایش با تاریخ هم بسرشته است، بنابراین، از این چهار متن مرجع، سه متن کاملاً در آمیخته با اوست؛ متن تاریخ هم که محصول کار، حرکت و طراحی‌های بشر است به نوعی با سنت‌های «او» سرشته است. در هر حوزه‌ای بخواهیم تفکر کنیم، «او» دو توصیه‌ی کلیدی به ما کرده یا دو سریل کیفی به ما داده است:

تبیین: دو سریل:

طبیعت نشانه است: آفاق؛ کرانه‌ها

ما نشانه‌ایم: انفس؛ متن کوچک

یکی اینکه طبیعت نشانه است، دیگر اینکه ما نشانه‌ایم. نشانه بودن طبیعت [این گونه در کلام خدا آمده که] «نظر کن به آفاق، به کرانه‌ها» و «علیکم انفسکم؛ نظر کن به درون، عمق و حالی و احوالی که داری؛ تو انفس و متن کوچکی هستی»^۱. طبیعت متن بزرگ، انسان متن کوچک. این دو متن هم از هم جدا نیستند. هنر تبیین این است که بتوانیم متن کوچک را با متن بزرگ در هم تنیده کنیم. روش مواجهه با متن مکتوب که قرآن هست چند بار مرور شده است:

روش مواجهه با متن مکتوب:

تدقیق

انتخاب نشانه و گزاره

میدان موضوعی نشانه و گزاره

شان انتشار

بارگیری از واژه

تحلیل + بهره از منابع کمک‌متن

کنه دریافت

دقت ورزیدن؛ انتخاب نشانه‌ها و گزاره‌ها؛ میدان موضوعی نشانه و گزاره را مورد دقت قرار دادن؛ شأن نزول‌ها را پیگیری کردن [که ملازم است با پاسخ به پرسش‌هایی نظیر] «چرا آیه آمده؟»، «نیاز چه کسی بوده بوده؟ نیاز پیام‌دار بوده یا مردم یا منکرین؟ به هر حال محصول یک نیازی بوده، خود به خودی و از سر تصادف نبوده است. واژه‌ها را بارگیری کردن (واژه‌ها را تخلیه کنیم، لغت معنی کنیم)؛ از این زنجیره و با کمک‌متن‌ها - که هر متنی نظیر شعر و سروده و دعا و فراز و خودمان می‌تواند باشد - به تحلیلی دست یابیم؛ و نهایتاً از این مجموعه به یک کنه دریافتی برسیم. به عبارتی، به کتاب ورود کنیم، طلسم ورود را بشکنیم، وارسی‌اش کنیم، یکه‌گزینی کنیم؛ تک نشانه درآوریم، تکه‌گزینی کنیم، فراز دربیاوریم. چرایی نزول را به دنبالش باشیم، به لغت معنی بها دهیم و به ترکیب اینها

۱. بخشی از آیه ۱۰۵ سوره مائده: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ...»: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید به خودتان پردازید...».

[پردازیم] تا نهایتاً بتوانیم به یک شیرابه‌ی فکری و راهگشا برسیم. آرام آرام به آستانه‌ی بحث اصلی - تبیین ما - می‌آییم:

بحث پیشاروی؛ تبیین ما:

داشته‌های او؛ کارکردهای او

✓ خدای طراح - مهندس

✓ خدا خالق

دید استراتژیک (۳)

در این مرحله کنکاش در داشته‌ها و کارکردهای اوست. قبلاً دو مورد از کارکردها را تیک زدیم؛ «او» خدای طرح‌درانداز، اهل هندسه و مختصات‌دار و خدای خالق و خلق جدید و اهل سازوکار و بداعت است. تا آنجایی که در بحث‌ها پیش آمدیم ادراکاتی از چهار متن - متن و تجربه‌ی خودمان، متن هستی، کتاب آخر و کتاب تاریخ که بخشی از آن، برگ‌زدنی و شنیدنی بخشی تجربه‌کردنی است - برگرفتیم:

ادراکات برگرفته از چهار متن؛

هستی راه‌راه

خدای

پیام

کتاب راه

مذهب

انسان

عنوان شد که هستی راه‌راه است: انسان آمده راهی را پیش ببرد. هستی هم مرادف یک جهان پرشمار است، جهانی که مثل خود طبیعت یال، سینه‌کش، کف دره، ماریچ و قلّه دارد، طبیعت هم این گونه است. خدا هم در ماریچ‌ها و سینه‌کش‌ها و در زمانی که به قول قدیم از هفت مجرای بدن انسان اهل راه عرق می‌ریزد، [و انسان] راهی برای پیدا کردن ندارد، ظاهر می‌شود؛ بنا نیست [خدا] در سایه و حاشیه [بماند]، خدا، خدای راه است و در پروژه‌های مان می‌آید. پیام‌ها برای گشودن راه، دوران و جهان جدید ساطع شده است. کتاب، کتاب راه است، برای دوران تقاعد و نشستگی و بازنشستگی زود هنگام مثل بازنشستگی‌هایی از نوع جامعه‌ی ما، نیست. دوره‌ای هست که انسان به طور طبیعی

بازنشسته می‌شود و دوره‌ای هست که مثل جریان روشنفکری موجود، مدت‌ها پیش از سن تقاعد، خودش را بازنشسته کرده است. این کتاب به درد این دوران‌ها نمی‌خورد. کتاب، کتاب خیز و راه و تغییر و مسیر است. مذهب هم راهی‌ست برای پیمودن. انسان هم از اول دونده و رونده و جوینده بوده است. نوع انسانی که آقای امیر نادری در [فیلم] «آب، باد، خاک»^۱ [تصویر می‌کند]؛ [در این فیلم] دهه‌ی شصت یک نوجوانی در کویر، دوید و دوید و دوید؛ بعد از اینکه دور و برش قبرستانی بود، ماهی مرده، گاو مرده، گوسفند مرده، زمین ترک خورده، بالاخره به راه رسید. بنابراین، هستی راه راه و شیاردار است. تا به اینجای کار، درک دیگری ما پیدا کردیم:

ادراکات برگرفته از چهار متن؛

«پروژه انسان»، از پروژه‌های اصلی هستی

«پروژه انسان»، پروژه مشترک میان «او» و «یاران» او

یک پروژه کلان و اصلی و بی‌نهایت عرصه‌ها و حوزه‌ها

و سهم «ما»

پروژه‌ی انسان از پروژه‌های اصلی هستی است و این پروژه‌ی انسان، به صورت مشترک پیش می‌رود و البته با تفاوت در وزن‌ها، توان‌ها، مدارها بین «او» و «یاران» او، پیش‌برندگان، درشکه‌سانان، برنامه‌داران، استراتژها و دغدغه‌داران هستند. این یک پروژه‌ی کلان و اصلی است. در دوران‌های مختلف ترسیم شده است و ذیل این پروژه کلان و اصلی بی‌نهایت عرصه‌ها و حوزه‌هاست که ما حداقل از این خیل عرصه‌ها و

۱. فیلم «آب، باد، خاک» ساخته‌ی سال ۱۳۶۴ توسط امیر نادری، تصویرگر نوجوانی است که در پی یافتن پدر و مادر و اقوامش به زادگاه خود که بیابانی است خشک و بی‌آب و علف، باز می‌گردد. او موقعی می‌رسد که مردم دسته‌دسته از باد و خاک و بی‌آبی می‌گریزند. پدر و مادر نوجوان نیز خانه و کاشانه را رها کرده، گریخته‌اند. پسر نوجوان آغاز به کنکاش برای یافتن خانواده‌ی خود می‌کند و در سیر جستجوی خود از روستای متروک و ویرانه می‌گذرد و زمانی که از یافتن پدر و مادر خود و کوچ بی‌پایان اهالی زادگاهش خسته شده، کلنگ به دست می‌گیرد و زمین را می‌کند، آن‌قدر که دریایی از آب فوران می‌کند. این فیلم موفق به دریافت جایزه بهترین فیلم جشنواره سه قاره نانت (فرانسه، ۱۹۸۹) شده است.

حوزه‌ها یک سهم داریم و اینکه یک پروژه‌ی کوچک را تعریف کنیم یا یک مسیر محدودی را بخواهیم پیش بریم.

در متن مکتوب

چند نشانه از جنس بن‌مایه از جانب خدای افق‌دار

توجه استراتژیک به فرجام

اصلی - فرعی کردن

پاس عهد استراتژیک با «او»

ذخیره‌سازی - پیش‌فرستی

انباشت‌های کیفی

آغاز و پایان به صدق

از آن جایی که خود خدا، افق‌دار هست و کتابش هم کتاب طراحی برای تغییر و عبور از وضع موجود به وضع مطلوب است، در دو جلسه‌ی گذشته در ابتدای کار مروری داشتیم بر چند کلید و نشانه [که «او» در کتاب آخر] به ما می‌دهد. توجه استراتژیک ما را به فرجام‌ها، پایان‌ها و عاقبت‌ها جلب می‌کند. توصیه می‌کند که اصلی - فرعی کنیم. توصیه می‌کند که پاس عهد استراتژیک با «او» را نگه داریم. به ذخیره‌سازی و پیش‌فرستی توصیه می‌کند؛ اینکه پیش‌اندازی فکر کنیم، انباشت‌های کیفی و سیلوهای پُر تشکیل بدهیم. و نهایتاً در پروسه‌ای که می‌خواهیم وارد شویم از «او» بخواهیم که ما را به صدق وارد کند و به صدق خارج کند.

توصیه‌ها را می‌توان برش زد. توصیه‌هایی که افراد به ما می‌کنند یا توصیه‌هایی که می‌خوانیم و توصیه‌هایی که «او» به ما می‌کند از چند جنس هستند: یکی از توصیه‌ها که توصیه‌ی موجود جامعه ما هست، «حفظ وضع» است. یعنی عموماً به ما توصیه می‌کنند که حرکتی کنیم که در شرایط موجود توجیه داشته باشد، پیرامون را مساله‌دار نکند، عرف پذیرش‌شده‌ی وضع موجود باشد، بعضی‌ها هم با همین حال و هوا توصیه به خشتی بودن می‌کنند. ولی مهم این است که توصیه‌های «او»، جان‌دار، حس‌دار و مهربان است و مجموعاً «او»یی که توصیه می‌کند به فرجام، اصلی فرعی کردن، پاس عهد استراتژیک نگه داشتن، ذخیره‌سازی، پیش‌فرستی و ورود و خروج به صدق، از این منظر است که بناست کاری انجام شود، راهی پیموده گردد، تغییری صورت بگیرد. در بحث دو جلسه گذشته جلوتر آمدیم. «او» یک ویژه سوگند دارد:

یک ویژه‌سوگند «او»

۵ نازعات: قسم به تدبیرکنندگان در امور از پی؛

قسم به برکنندگان به قوت

رهسپاران خوش‌کشش

شناکنندگان شناور

سبقت‌گیرندگان در رقابت

۵ سجده: خود «او»؛ تدبیرکننده‌ی امور از آسمان تا زمین

در [آیه‌ی] ۵ [سوره‌ی] نازعات، به تدبیرکنندگان در امور قسم می‌خورد: «فَالْمُدْبِرَاتِ أُمْرًا». [در آغاز این سوره] چهار قسم یاد می‌کند.^۱ قسم به برکنندگان به قوت یا فرسانان، قسم به رهسپاران خوش‌کشش، قسم به شناکنندگان شناور و قسم به سبقت‌گیرندگان در رقابت. همه‌ی اینها جنس استراتژیک دارد، کسی که می‌خواهد به قوت، چیزی را برکند، وضع موجود را برنمی‌تابد. «وضع موجود» الزاماً در مواجهه با حاکمیت در مدار سیاسی نیست؛ [به طور کلی] هر وضع موجودی مدنظر است. [قسم درباره‌ی] عنصر استراتژ و مدار تغییر است. کسی که خوش‌کشش است و طی مسیر می‌کند، ره می‌سپارد: «وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا؛ وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا؛ وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا، فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا». همه باید حرکت کنند، کورس بگذارند، مسیر طی کنند و در نهایت قسم می‌خورد «به کسی که تدبیرکننده‌ی در امور است». به این گونه از انسان‌ها قسم می‌خورد و خود «او» هم در [آیه‌ی] ۵ [سوره‌ی] سجده^۲، قرینه‌ی [آیه‌ی] ۵ [سوره‌ی] نازعات هست، چنین ویژگی‌هایی را برای خودش ترسیم می‌کند. توضیح می‌دهد که: «من تدبیرکننده‌ی امور از آسمان‌ها تا زمین هستم». یعنی دید استراتژیک دارم، افقدار هستم، درازمدت فکر می‌کنم، به مدیریت آنچه که آفریدم هم فکر می‌کنم. جهان رها نبوده است، بر اساس تصادف و از سر تفنن این جهان به وجود نیامده است. لذا چون جهان جدی است، «من هم جدی‌ام و تدبیر می‌کنم در امور». چون خودش مدبر است، به انسان‌های اهل تدبیر، گره‌گشایان،

۱. آیات آغازین سوره‌ی نازعات: «وَ النَّازِعَاتِ غَرْقًا (۱) وَ النَّاشِطَاتِ نَشْطًا (۲) وَ السَّابِحَاتِ سَبْحًا (۳) فَالسَّابِقَاتِ سَبْقًا (۴) فَالْمُدْبِرَاتِ أُمْرًا (۵)».

۲. «يَدْبُرُ الْأُمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يُعْرِجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ»

پیش‌برندگان، استراتژها، تغییردهندگان، فعالان مدار تغییر و فعالان هستی، قسم کیفی یاد می‌کند. آرام‌آرام به بحث امروز می‌رسیم. اگر بخواهیم ویژگی‌های استراتژیک خدا را دریابیم یک پیچ و تاب و طراحی را در یک «سه‌گزاره» و چندین نشانه باید از سر بگذرانیم:

خدای صاحب استراتژی؛

در پیچ و تاب یک طراحی در یک-سه‌گزاره و چندین نشانه

سه‌گزاره: طه ۸۰-۹؛ شعراء ۶۸-۹؛ اعراف ۱۳۸-۱۰۳

و چندین نشانه

یک تا سه‌گزاره هست در آیات ۹ تا ۸۰ سوره‌ی طه، آیات ۹ تا ۶۸ سوره‌ی شعراء و آیات ۱۰۳ تا ۱۳۸ سوره‌ی اعراف؛ و چندین نشانه در این سو و آن سوی کتاب که پراکنده است. توانمندی استراتژیک خدا را در یک روایت می‌توان دریافت:

خدای صاحب استراتژی؛

بر سر سفره‌ی طه: روایت مواجهه با فرعون

طه:

میانه کتاب؛ بیستمین سوره؛ با ۱۳۵ نشانه

مقطع؛ آهنگین، به ریتم پای غزال

په‌په ضرب‌آهنگ؛ فواره‌ای

با نشانه‌های منتهی به «ا»، مایل به اعتلا

قبلاً عنوان شد که سوره‌ی طه، بیستمین سوره و میانه‌ی کتاب است، درست وسط کتاب قرار گرفته است. به لحاظ کمی، ۱۳۵ نشانه دارد، مقطع و آهنگین و به ریتم پای غزال است؛ په‌په ضرب‌آهنگ و فواره‌ای است. با نشانه‌های منتهی به «ا»؛ تمام آیات به غیر از چند مورد معدود با «ا» یا تنوین‌های کاملاً پرپژواک تمام می‌شود و مجموعاً طه مایل به اعتلاست؛ یعنی همان پروژه‌ی انسان را تعقیب می‌کند. اگر جان جهان، خداست، جان قرآن هم طه‌ست. در اولین آیه در گزاره مورد بحث که آیه‌ی ۹ است، خدا با محمد(ص)

مطرح می‌کند که: «آیا روایت موسی به تو رسیده است؟». از همین سرآغاز، زنگین، آهنگین و پژواکین است. مرادف یا ترجمان «آیا روایت موسی به تو رسیده است؟» است که می‌خواهد به پیغمبر بگوید [که آیا] به روند موسی مشرف هستی؟ از روند موسی مطلع هستی؟ به مراحل که موسی طی کرد؛ آگاهی؟ از قوانین تاریخی این روند مطلع هستی؟ شیب و بالای کار موسی را نظاره کردی؟ و نهایتاً آیا آماده‌ی آموزش گرفتن یک حرکت استراتژیک هستی یا نه؟ کاملاً زنگ و پژواک دارد. کاملاً مشحون از ضرب‌آهنگ‌ها و گره‌های متعدد هست. مجموع آیاتی که در گزاره‌ی ۹ تا ۸۰ طه گنجانده شده است:

روایت یک استراتژی پیروز؛ گزاره‌ای با

۷۲ نشانه

۳۰ بند

۱۶ مرحله

مشمول بر ۷۲ نشانه، ۳۰ بند و ۱۶ مرحله است. جلسه‌ی گذشته، تیر فرعی جلسه - «من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ» - را مرور کردیم:

من رفیقم، ره گشایم، باب بگشا، نزد من آ
من؛

افق‌دارم

دوراندیشم

طراحم

فرآورم

صبورم

فلسفه‌ی باب بگشودن ریشه در توانایی‌های خدا دارد. خلق، مهندسی، طراحی و توان استراتژیک «او». «باب بگشا» در این بحث ما به این مفهوم است که «در را باز کن، داخل بیا؛ من افق‌دارم، اهل حزیتم، دوراندیشم، طراحم، فرآورم، صبورم. اگر می‌خواهی کار استراتژیک کنی یک دری بزن، مشورتی کن، تجربه‌ای اندوز، به طه، اعراف و شعراء مراجعه کن». «باب بگشا» برای ما یعنی همین؛ باب بگشا صرفاً رفع حوائج شخصی و

فراخوانش‌های کوتاه‌دست نسبت به خدا نیست. آنچه که از طه درک می‌کنیم، یک طراحی است:

مراحل یک استراتژی آموزشی؛

۱. طراحی
۲. گزینش و فرآوری مجری
۳. کارسپاری استراتژیک
۴. تجهیز کیفی
۵. توجیه مجری در بزننگاه اقدام
۶. تامین فهرست تقاضاهای مجری
۷. تعیین مخاطب
۸. تجهیز به متن و روش
۹. تجهیز روحی- روانی
۱۰. همراهی دلادل با مجری
۱۱. اقدام
۱۲. طرح موضوع- تبیین مجری (انسجام مجری با استراتژی)
۱۳. آوردگاه اندیشه- عمل
۱۴. ادامه‌ی تجهیز
۱۵. برتری ماقبل پایانی (برتری توحید، برتری دینامیسم)
۱۶. اقدام نهایی: محو- جانشینی

خدا می‌خواهد فرعون را مورد مواجهه قرار دهد. برای این مواجهه از سر صبر و حوصله طراحی می‌کند. بعد از طراحی طبیعی است آن پروژه نیاز به مجری دارد. خدا صرف وقت می‌کند برای یافتن، برگزیدن و فرآوردن. بعد از اینکه این اتفاق افتاد، کارسپاری استراتژیک می‌کند، مجهز می‌کند. مجری هم یک مجری روباتیک و دست‌بسته نیست، تقاضاها و پیش‌نیازهایی دارد که آنها را خدا تامین می‌کند. مخاطب استراتژیک مشخص می‌شود، خدا مجری را به متن، روش، کتاب و اسلوب مجهز می‌کند. مرحله‌ی بعد، تجهیز روحی و روانی است. در مرحله‌ی دهم، با مجری همراهی دلادل دارد که سر جایش مشاهده می‌کنیم. مرحله‌ی یازدهم، اقدام است. دوازدهمین مرحله، طرح موضوع از طرف

مجری با فرعون می‌باشد که حاکی از انسجام مجری با استراتژی خداست. مرحله‌ی سیزده، آوردگاه اندیشه و عمل است. در مرحله‌ی چهاردهم تجهیز خدا کماکان ادامه دارد. مرحله‌ی پانزدهم که ما قبل پایان هست، برتری توحید بر مادون توحید و برتری دینامیسیم بر فیکسیسم است. مرحله‌ی شانزدهم اقدام نهایی است که استراتژی تحقق پیدا می‌کند. مرحله‌ی اول، طراحی است:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله‌ی اول - طراحی

✓ تحلیل شرایط:

خودبرافرازی فرعون در مصر،

فرقه‌فرقه کردن و به ضعف کشاندن توده‌ها،

نسل‌کشی، فساد

✓ برجسته‌سازی تضاد اصلی:

ارتفاع فرعون، خدایگانی

تحقیق و تخفیف توده‌ها

✓ هدف استراتژیک:

حذف ارتفاع،

توده‌ها در سیر ارتقاء و جانیشینی

✓ گزینش استراتژیک:

انتخاب موسی

در آیاتی از سوره‌ی قصص خدا به محمد(ص) توضیح می‌دهد که استراتژی‌اش چه بوده است؟ مرحله‌ی اول طراحی را توضیح می‌دهد، تحلیل شرایط می‌کند، تضاد اصلی را مشخص و برجسته می‌کند، هدف‌گذاری استراتژیک می‌کند و نهایتاً به گزینش مجری برای پیش‌برد استراتژی می‌رسد. در تحلیل شرایط، خدا این گونه ترسیم می‌کند که «فرعون خود برافراخت و خود برافراشت در مصر، مردم را فرقه فرقه کرد، به ضعف و

استضعاف کشاند، نسل‌کشی و فساد کرد! خیری، رشدی، رهنمونی در فرعون دیده نمی‌شود. تضاد اصلی که خدا برجسته می‌کند ارتفاع فرعون، خدایگانی‌اش و تحقیر و تخفیف توده‌هاست. استراتژی خدا حذف ارتفاعی است که فرعون حول خود برافراشته و ارتقاء توده‌ها و جانشین کردن یک نظام توده‌ای مشاع به جای یک نظام فردی مرتفع حق‌ناشناس طغیانگر است. گزینش استراتژیک خدا موسی است.

بحث امروز از اینجا آغاز می‌شود. مرحله‌ی دوم گزینش و فرآوری مجری است. گزینش مجری، تصادفی و اتفاقی نیست. مجری‌ها - اعم از کسانی که پیام دارند یا کسانی که ماقبل پیام، پروژه‌ای را تعریف کردند - خودشان انسان مدار تغییر و در پی تقاضا هستند، دید درازمدت و استراتژیک دارند، ویژگی‌های استراتژیک را با خودشان حمل می‌کنند، مورد دقت خدا قرار می‌گیرند و در سیر فرآوری که واقع می‌شوند به انسان ویژه‌ی تاریخی و پیش‌برنده مبدل می‌شوند. ببینیم موسی چه سیری داشته است؟

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله‌ی دوم - گزینش و فرآوری مجری

سیر مجری تا سرفصل کارسپاری:

- ✓ تولد ممنوعه
- ✓ نوزادی پنهانی
- ✓ کودکی درباری
- ✓ عنصر ضدظلم جوانی
- ✓ راه‌اندازی تشکیلاتی
- ✓ قتل و گریز
- ✓ مدین و ازدواج و آرامش
- ✓ سرفصل آتش پرله‌پ

موسی مانند ابراهیم تولدش ممنوعه بوده است، ابراهیم در سالی به دنیا آمده است که بنا نبوده وصلت زناشویی شکل بگیرد و از آن وصلت مولودی سر بیرون بیاورد. در دوران

۱. «إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْ أَهْلَهَا شِيَعًا يَسْتَضِعُّ طَائِفَةً مِنْهُمْ يَذِخُّ أبنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيِ نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» (قصص: ۴)».

موسی هم به همین ترتیب. در حقیقت، شب غفلت [ماموران فرعون]، پدر موسی (عمران) با مادر وصلت می‌کنند و در دورانی که بنا نبوده طفلی زائیده شود، موسی متولد می‌شود. نوزادی موسی مثل نوزادی ابراهیم است؛ نوزادی پنهانی بود و مادر پنهانش می‌کند و از دسترس دورش می‌دارد. این نوزاد پنهان با سیری که طی می‌شود - جلوتر توضیح خواهیم داد - از مسیر رود نیل، از مسیر موج و هیجان و دینامیسم و خلجان به درباری می‌رسد که بعداً استراتژی باید در همان دربار اجرا شود. در دربار فرعون کودکی و نوجوانی موسی طی می‌شود و بعد از آنکه آرام‌آرام به درک و دریافتی می‌رسد یک عنصر ضد ظلم در جوانی موسی شکل می‌گیرد. مناسبات جامعه، مناسبات درون، ارتفاع فرعون و استخفاف توده را دیده است. از این دیده‌ها و شنیده‌ها و لمس‌ها به عنصر ضد ظلم می‌رسد، به عنصر ضد ظلم هم که می‌رسد درصدد تغییر بر می‌آید آیاتی که مقابل روی ما قرار دارد نشانه‌ی این است که موسی قبل از وحی خودش تشکیلاتی داشته است. در قرآن، واژه‌ی «شیعه» به کار برده شده است^۱ که نشان می‌دهد سمپات، هوادار و عضو تشکیلاتی داشته است. شیعه - یعنی مشایعت‌کننده - داشته، و حتماً طرح و سازمانی داشته که کسانی مشایعتش می‌کردند. کسی که چیزی ندارد، مورد مشایعت قرار نمی‌گیرد. مردم زیر تابوت خالی نمی‌روند. حتماً زیر تابوت چیزی هست، آنها شیعه و مشایعت‌کننده‌ی تابوت‌اند. موسی هم برای خودش یک استراتژی و یک سازماندهی حداقلی داشته که افرادی به او پیوسته و شیعه‌اش شدند. موسی در چنین شرایطی که در یک میدان راه‌اندازی تشکیلاتی کرده، خود ناخواسته مرتکب قتل می‌شود، از محل می‌گریزد و از عرصه اساساً دور می‌شود و به مدین می‌رود. ده تا دوازده سال را از کوران [حوادث] و از متنی که بنا بوده در آن ایفای نقش کند، فاصله می‌گیرد، در کناره واقع می‌شود؛ [موسی در] این کناره «بنیف»^۲ نیست، کناره [نشینی] فعال برای ورود مجدد به

۱. این واژه در آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی قصص در مورد پیروان موسی (ع) - قبل از برانگیخته شدن وی به رسالت و حتی قبل از آنکه موسی مصر را به سوی مدین ترک کند، به کار رفته است: «وَ دَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينٍ غَفْلَةٍ مِّنْ أَهْلِهَا فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتُلَانِ هَذَا مِنْ شِيعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ فَاسْتَعَاثَهُ الْكَلْبِيَّ مِنْ شِيعَتِهِ عَلَى الْكَلْبِيِّ مِنْ عَدُوِّهِ فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ قَالَ هَذَا مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ عَدُوٌّ مُّضِلٌّ مُّبِينٌ» (قصص: ۱۵).

۲. پیش‌تر شهید صابر در خصوص این واژه توضیح داده و منظور از آن، عنصر حاشیه‌نشین و دور از متن است.

متن است. در مدین ازدواج می‌کند، به آرامش می‌رسد و نهایتاً بعد از کسب آمادگی‌ها به آتش می‌رسد. سرفصل آتش پرله‌پس که وحی و کارسپاری و پیشنهاد خدا به او برای اینکه مجری پروسه و پروژه شود:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله‌ی دوم - گزینش و فرآوری مجری

«او» در سیر مجری تا سرفصل کارسپاری:

- ✓ وحی راهکار به مادر (۳۸ طه، ۷ قصص)
- ✓ زیست درباری و شیر و مهر مادری (۳۹ طه، ۱۳-۸ قصص)
- ✓ مهر «او»، نظارت «او» (۳۹ طه)
- ✓ اعطای حکم و دانش (۱۴ قصص)

چنین فردی که آرام‌آرام شاکله‌ی شخصیتی‌اش از نوجوانی شکل می‌گیرد، ضد ظلم می‌شود، تشکیلات راه می‌اندازد، استراتژی حداقلی دارد و آمده است که در این جهان کاری را صورت بدهد و تغییری را ثبت کند، خدا هم با او از ابتدا، قبل از اینکه این سیرها را طی کند، برخورد فعال کرده: در دورانی که تولد ممنوع بوده و موسی به عنوان نوزاد، پنهان بوده است. آیات ۳۸ سوره‌ی طه ۷ سوره‌ی قصص توضیح می‌دهد: «به مادرش الهام می‌شود (خدا به مادر راهکار نشان می‌دهد که) او را در جعبه‌ای قرار ده و به روی نیل بگذار، ره‌ایش کن، از موج نترس (از چرخش‌های حائل درون رود خروشان نیل هراس به خودت راه نده)». سیری را که این فرزند باید طی کند، طی می‌کند. مسیر طی می‌شود، کودک در یک رفت و برگشت با روایتی که در آیات شده به خود مادر بر می‌گردد. کودک زیست درباری داشته و از شیر و مهر مادری هم‌زمان استفاده می‌کرده است. در این کشاکش خدا هم از طریق دغدغه و دقت و مهر و نظارتش موسی را [در نظارت و حمایت خود] داشته، موسی یله و رها نبوده است. آرام‌آرام به اندیشه و تفکر و چشم‌انداز می‌رسد، خدا او را داشته، در اردوی خدا و در رختکن خدا بوده است. آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی قصص^۱ یکی از آیات کلیدی است؛ خدا تصریح می‌کند: «ما به او حکم و دانش عطا کردیم، هم علم عطا کردیم و هم حکمی برای تغییر». این حکم می‌تواند حکم

۱. «وَلَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ وَاسْتَوَىٰ ءَاتَيْنَاهُ حُكْمًا وَعِلْمًا وَكَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ».

تشکیلاتی، حکم تغییر، یا حکم اجتماعی باشد. موسی در همان کشاکشی که دیدگاه داشته، به سازمان‌دهی دست زده، خدا به او هم دانشی عرضه می‌کند و هم حکمی. زمانی که موسی مرتکب قتل می‌شود، خدا جان‌پناهِش می‌شود، نجاتش می‌دهد، از صحنه دورش می‌کند. خدا به موسی سیر طی شده را توضیح می‌دهد که: «وقتی عرصه بر تو تنگ شده بود، جان‌پناه برای تو بودیم، پناهت دادیم»^۱ و در ادامه‌ی همان آیه‌ی ۴۰ طه «فَتَنَّاكَ فُتُونًا» را مطرح می‌کند؛ یعنی بعد از اینکه نجاتت دادیم، متعدد در مدارهای آزمون و ابتلاء و فتنه قرار گرفتی و یک‌به‌یک بیرون آمدی. سپس، خدا مسالهی مدین را توضیح می‌دهد. می‌گوید تو در وضعیتی بودی که برای خروج مکان می‌خواستی، ما هم به تو مکان بخشیدیم. مکانی که خدا به موسی می‌بخشد، یک فرصت حداقل یک دهه‌ای برای تمرین استراتژیک بوده است. موسی عجول، بی‌تاب و شتاب‌زده بوده است. در اولین مواجهه‌ی اجتماعی‌اش مبادرت به حرکت مکانیکی می‌کند. قتل انجام می‌دهد و آن‌قدر که ما از آیات می‌فهمیم، ظاهراً شرایط کامل را برای پیش‌برد یک حرکت آرام، باطمینانه، پرحوصله و پرافت‌وخیز استراتژیک نداشته است. خدا موسی را از مکان دور می‌کند. در شرایطی که خدا او را از مکان دور می‌کند، موسی عیناً همان جمله‌ای را به کار می‌برد که ابراهیم به کار برد. وقتی که آتش بر ابراهیم سرد شد، درک کرد دیگر در این محل امکان فعالیت ندارد؛ به بن‌بست موقت تشکیلاتی و استراتژیک رسیده؛ نه می‌تواند یارگیری کند، نه می‌تواند کار توضیحی کند، نه می‌تواند کار تشکیلاتی بکند. بت‌ها را هم قبلاً شکسته و همی‌کارهایی را که می‌بایست بکند را انجام داده و به آتش رسیده است. آتش هم که بر او سرد شد، تصمیم به رفتن می‌گیرد. تحلیل و جمع‌بندی خدا هم در آن مرحله این بوده که ابراهیم باید برود. وقتی جمع‌بندی خدا و جمع‌بندی ابراهیم یکی می‌شود، ابراهیم تصریح می‌کند: «من اهل رفتنم - إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي سَيِّئِينَ»^۲ - من مذهبی‌ام». مذهبی به این مفهوم که اهل رفتن‌ام، نمی‌خواهم یک‌جا بنشینم، نمی‌خواهم بنشینم روشنفکرانه توصیف و تفسیر کنم، انتقاد از دیگران کنم، فرافکنی کنم، به خودم نپردازم، به تغییر فکر نکنم. نه! من «اهل رفتن»‌ام. به این مفهوم مذهبی هستم، مکان هم برایم خیلی مهم نیست؛ حال که من اهل رفتن هستم، «او» ره می‌نمایاند و رهنمونم می‌کند (سَيِّئِينَ).

۱. آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی طه: «وَقَتَلْتَ نَفْسًا فَنَجَّيْنَاكَ مِنَ الْغَمِّ وَفَتَنَّاكَ فُتُونًا فَلَبِثْتَ سِنِينَ فِي أَهْلِ مَدْيَنٍ ثُمَّ جِئْتَ عَلَيَّ قَدَرًا يَا مُوسَى».

۲. سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۹۹.

موسی هم در این مرحله وقتی در اوج آشفتنگی به وادی سینا می‌رود و «چه کنم؟ چه کنم؟»های فردی، روحی، عاطفی و استراتژیک [در ذهن دارد]، عیناً همین جمله‌ی ابراهیم را به کار می‌برد: «رَبِّیْ سَيِّئُهُنَّ»^۱. من دارم می‌روم؛ نمی‌دانم کجا می‌روم، ولی امید دارم که «او» مرا راهنمایی کند. اینجا باز جمع‌بندی خدا و موسی یکی است، یعنی موسی باید برود، خدا هم یاری‌اش می‌کند.

مدین مکانی است که هم موسی در پی‌اش بوده تا به یک آرامشی برسد و هم خدا در پی مکانی بوده که موسی را روانه‌ی آنجا کند تا آمادگی پروژه‌ی جدی و بزرگ را داشته باشد. آنچه که از آیات بر می‌آید، وقتی موسی به مدین می‌رود، ده تا دوازده سال در آنجا توقف داشته است. شرایط برای او طوری رقم می‌خورد که نمی‌تواند شتاب‌زده و بی‌حوصله عمل کند. او با طبیعت، رمه و زن - که [صفورا]^۲ بوده و بسیار آرام، منطقی، فهیم، دوراندیش - و با پدر [صفورا] [مواجهه و مصاحب می‌شود]. پدر [صفورا] هم ویژگی‌هایی داشته که به استراتژیک شدن موسی کمک می‌کند. پدر [صفورا]، پیشنهاد اجرای پروژه به موسی می‌دهد. می‌گوید: من ده تا دوازده سال با تو قرارداد می‌بندم. «موسی»یی که شتاب‌زده و شتابان بوده، و به سختی اهل توافق بوده، اینجا مجبور می‌شود بیاید با پدر [صفورا] به یک توافق‌نامه دست پیدا کند و ده سال پروژه‌ای را اجرا کند، رمه‌دار شود و به اصطلاح با الزامات و قواعد طبیعت، رمه و زندگی مشترک خو بگیرد. [و بدین ترتیب] آرام می‌شود. آیات خیلی قشنگ است: موسی وقتی ملتهد است به یک سایه‌ای می‌رود، آن سایه همان مدینی است که ده تا دوازده سال در آن بوده است. اینجا درایت خداست. خدا موسی را از متن با همه‌ی التهابات و تهدیدها و مخاطراتش خارج می‌کند و موقتاً به حاشیه‌ی فعال می‌فرستد. این حاشیه، حاشیه‌ی دوران بازنشستگی،

۱. تعبیر «رَبِّیْ سَيِّئُهُنَّ» از قول موسی (ع) در آیه‌ی ۶۲ سوره‌ی شعراء و هنگامی که قوم موسی پس از خروج مخفیانه از مصر تحت تعقیب فرعونیان بودند و با رود نیل مواجه شدند، از زبان موسی (ع) بیان شده است. اما در دوره‌ای که موسی پس از قتل مرد قبطی در حال گریز از مصر به سوی مدین بوده، تعبیری که موسی به کار برده و در آیه‌ی ۲۲ سوره‌ی قصص ذکر شده «عَسَى رَبِّیْ أَنْ یَهْدِیَنِ سَوَاءَ السَّبِيلِ» می‌باشد: «وَلَمْآ تَوَجَّهْ تَلْقَاءَ مَدِیْنٍ قَالَ عَسَى رَبِّیْ أَنْ یَهْدِیَنِ سَوَاءَ السَّبِيلِ» (قصص: ۲۲). شهید صابر در اینجا مضمون یکسان گفتار موسی و ابراهیم - که رهنمون‌ی خداست - را مدنظر دارد.

۲. در پنج مورد اخیر که داخل قلاب «صفورا» آمده، در اصل سخنرانی «ساره» ذکر شده که اشتباه می‌باشد. همسر موسی (ع)، دختر شعیب به نام «صفورا» بوده است.

خروج و بریدگی موسی نیست. یک دهه باید زمان صرف شود که از کشاکش زمانی یک دهه - ده سال کم نیست - موسی به شرایط مساعد برای بازگشت برسد. کماکان برای آموزش گرفتن از عمل استراتژیک پای تابلوی خدا هستیم. حال ببینیم شرایط چگونه هست؟

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله دوم - گزینش و فرآوری مجری

((او)) در سیر مجری تا سرفصل کارسپاری:

- ✓ جان‌پناهی پس از قتل (۴۰ طه، ۲۱-۱۵ قصص)
- ✓ آزمون‌های پس از قتل (۴۰ طه)
- ✓ مدین؛ مکان‌خواهی - مکان‌بخشی (۲۲-۲۱ طه)
- ✓ یک دهه تمرین استراتژیک در مدین (۲۹-۲۳ طه)

در مرحله دوم هستیم: گزینش و فرآوری مجری. در این مرحله با سیری که از آن مطلع شدیم، به یک تقاطع می‌رسیم و آن تقاطع، تلاقی تقاضاهای پیشینی موسی با استراتژی خداست. خدا مجری می‌خواهد، موسی هم از قبل صاحب تقاضا بوده است. اگر موسی تقاضامند نبود، دید تشکیلاتی، شیعه، سمپات و هوادار نداشت، و نمی‌خواست نظم جامعه‌ی فرعون را به هم بریزد، دلیلی نداشت که خدا او را نشان کند و در سبک مثبت قرار دهد؛ دلیلی نداشت خدا، سیر فرآوری را در مورد او طی کند.

آیه خیلی قشنگ است: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي» (طه: ۴۱). خیلی زیباست. کل طه که آهنگین و شعرگونه است، این متن و این آیه هم جدا از اینکه شعرگونه است، حالی و احوالی و هوایی دارد. این نشان می‌دهد که خدا هم اهل حال، اهل احوال و اهل فضاست. خدا، خدای مکانیست، کلاسیک، بی‌روح و خشن نیست: «وَاصْطَنَعْتُكَ لِنَفْسِي». طی آیات ۲۱ به بعد سوره‌ی طه، پس از آنکه سیر موسی را به او توضیح می‌دهد - که در دوران ممنوعه متولد شدی، به نیل سپردمت، مادرت مورد الهام من قرار گرفت، از سینه‌ی شیر و مهر مادرت نگذاشتیم محروم شوی، همزمان در دربار هم بودی، شرایط لمس تفرعن را هم برایت فراهم کردیم - آرام‌آرام پیش می‌آید: به مدین فرستادیمت؛ مدین هم نیاز تو بود، هم جمع‌بندی ما بود؛ اینجا در آخر جان کلام را می‌گوید: «من تو را برای خودت پروردم، تو را برای خود فرآوردم». این را چه کسی می‌گوید؟ کسی که اساساً نیازی به کسی ندارد، صمد مطلق است، انسجام محض است. مع‌هذا کسی که صمد مطلق است، انسجام

محض را متبلور می‌کند، به موسی می‌گوید: «وَ اصْطَفَيْنَاكَ لِنُفْسِي». من تو را آرام‌آرام [برای خودم پروردم]. آن موقع عجول بودی، من پرحوصله؛ تو شتابان بودی، من پرمأنینه؛ تو دونده بودی، من دامن‌کشان؛ با این ویژگی‌های تو و با نوع مواجهه‌ای که من در گذشته‌ات با تو داشتم، تو را برای خودم پروراندم و فرآوردم. به قول مولانا:

گفت موسی را به وحی دل خدا
کی گزیده دوست می‌دارم تو را

این بیت هم مثل آیه خیلی پرمعناست: هم خدا با موسی از طریق دل، رابطه‌ی دل‌دادل داشت [هم موسی با خدا]. موسی گزیده و فرآورده شده و مربای خدا بوده است؛ یار و کلیم خدا هم بوده است؛ اهل تکلم با خداست و خدا به او ابراز علاقه می‌کند. این خیلی مهم است. مجری از قبل، تقاضامند بوده؛ خدا هم دنبال مجری می‌گشته است. این تقاطع، یک چهارراه تصادفی در میدان تاریخ نیست. این یک تقاطع و نقطه‌ی تلاقی حساب‌شده است. مجری پرتقاضا، اهل تلاطم و اهل دغدغه بوده، خدا هم در پی اجرای استراتژی بوده، و مجری می‌خواسته برای حذف ارتفاع [فرعون] و ارتقای توده‌ها و تشکیل حکومت مشاء. به مرحله‌ی سوم می‌رسیم. تا اینجای کار که درایت سرشار است و موج می‌زند. ایده‌ای برای تحقق نیاز به مجری دارد. برای مجری هم در این سیر حدود سه دهه وقت صرف می‌شود تا مجری توجیه شود و به او کارسپرده شود. خدایی که مظهر توانمندی و کاملاً بی‌نیاز است، برای پیش‌برد یک استراتژی سه دهه وقت می‌گذارد - تا اینجای کار. حال چهل سال هم که سیر موسی است، [و در مجموع] هفتاد سال تا سرفصل فروپاشی بساط تفرعن وقت می‌گذارد که سه، چهار دهه‌ی آن، برای تحقق استراتژی وقت صرف می‌شود. حال، مرحله‌ی سوم، مرحله‌ی کارسپاری به موسی است:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله‌ی سوم - کارسپاری استراتژیک: پیام دورانی

✓ استادکاری؛ زمان بزنگاهی

در زمان اندازه‌گیری شده‌ای آمدی (۲۹ قصص، ۴۰ طه)

✓ آتش؛ نشانگر، گرمابخش تاروپود و ذات و جان

(۱۰ طه، ۲۹ قصص)

✓ قرار صحرائی (۱۲ طه، ۳۰ قصص و ۵۲ مریم)

- ✓ موسی! منم، من، منم خدا (۱۴ طه، ۳۰ قصص)
- ✓ برهنه پا شو! سبک بال شو!
- غزال شو! خوش صحرایی است (۱۲ طه)
- ✓ وحی از «من»، گوش از «تو»؛
- گزینش شده‌ای، به وحی گوش فرا دار (۱۳ طه)

کارسپاری اول این است که خدا موسی را کامل و باربردار پیام دورانی می‌کند؛ در چند سوتیتر، کارسپاری استراتژیک و جدی به موسی صورت می‌گیرد. این، کارسپاری استراتژیک با استادکاری خدا شروع می‌شود، به آتش راه می‌برد، در یک قرار صحرایی. اعلام حضور خدا به موسی؛ فرمان سبک بال شدن به موسی و نهایتاً وحی. بینیم منطق [این کارسپاری] چیست؟ استادکاری استراتژیک و تشکیلاتی خدا اینجاست. در یک بزنگاه به موسی کارسپاری می‌شود و بار وحی به دوش موسی گذاشته می‌شود. آیه‌ی ۲۹ سوره‌ی قصص و آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی طه خیلی کیفی و عمیق است. [در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی طه، خدا می‌گوید: «ثُمَّ جِئْتَهُ عَلَىٰ قَدَرٍ يَأْمُوسَىٰ». به موسی در وادی طور [طوی] توضیح داده می‌شود که «سپس آمدی». «ثُمَّ» یعنی سپس؛ یعنی بعد از طی آن مراحل کودکی و اختفا و زیست درباری و همزمان، مهر مادری و قتل و نجات و مدین. الآن که آمدی وقت رفتن است. خدا به موسی این را توضیح داده است. «ثُمَّ جِئْتَهُ عَلَىٰ قَدَرٍ يَأْمُوسَىٰ»: «سپس آمدی در بزنگاهی که اندازه‌گیری مقدر شده بود». یعنی یک اتفاق ساده نیست. موسی سیری طی کرد، به حوصله‌ای رسید، آموزشی دید، در حاشیه‌ی فعالی قرار گرفت؛ الآن وقت آن است که بیاید ایفای نقش تاریخی را کند. این وقت در کجا رقم می‌خورد؟ در یک قرار صحرایی. ما دادگاه صحرایی، اعدام صحرایی، آشپزخانه‌ی صحرایی، سلمانی صحرایی، پزشک صحرایی شنیده‌ایم؛ «قرار صحرایی» یک قرار دیگر است: یعنی من و «او» [با هم مواجه می‌شویم]. قرار صحرایی یعنی هیچ میدان دیدی وجود ندارد که آن دو از آنجا دیده شوند. قرار صحرایی یعنی قرار در خلوت؛ تشکیلاتی‌ترین و نهانی‌ترین قرار با خدا. قراری که خدا با موسی در طور سینا گذاشت، آن قرار صحرایی که توصیفش در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی طه، آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی قصص^۱ و

۱. در ادامه خواهیم دید که محل نزول وحی آغازین به موسی، مطابق آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی مریم، «الطُّورِ الْأَيْمَنُ» و مطابق آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی طه، «وَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى» ذکر شده است.

۲. «إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى».

آیه‌ی ۵۲ سوره‌ی مریم^۲ آمده، توصیفی است که [با ملاحظه‌ی آن،] هم از حال و احوال خدا با خبر می‌شویم، هم از حال و احوال موسی.

قرار صحرائی در چه وضعیتی؟ در وضعیت آتش. آتش نشانگر گرمابخشی است؛ هم گرمابخش تار و پود انسان، هم ذات و جان جهان. آتش در شرایطی مورد مشاهده‌ی موسی قرار می‌گیرد که [موسی] از قبل می‌دانسته که به آن خواهد رسید. وقتی که موسی با [صفورا] و فرزند از مدین بیرون می‌آیند، آنها گرسنه، تشنه و وحشت‌زده بودند و حس ناامنی می‌کردند. موسی به آنها می‌گوید همین جا درنگ کنید، من می‌روم تا آتشی بگیرم. خیلی مهم است، بنا بوده برود به آتشی برسد. این آتش چندین ویژگی دارد: روشنایی‌بخش است. مشعل، نمایه‌ی یک سرفصل است؛ نمایه‌ی یک کار استراتژیک و مظهر انرژی است. موسی در بزنگاه مقدر اندازه‌گیری شده، بعد از حدود سه دهه، در «قرار صحرائی» و خلوت محض در نقطه‌عطف آتش با ویژگی‌های روشن‌کننده‌اش به خدا می‌رسد. در این سرفصل، در آیه‌ی ۱۲ سوره‌ی طه و آیه‌ی ۳۰ سوره‌ی قصص، خدا به موسی نهیب می‌زند: «إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى». صحرا، صحرائ مقدس است. از این نظر، «مقدس» آمده که بزنگاه، مقدس است. و فرد انگاره‌ی تشکیلاتی و استراتژیک داشته، مدار تغییر را طی می‌کرده، دغدغه‌ی تحول داشته است. از این وجه مقدس است. قرار [این انسان مدار تغییر] با خدا مقدس است؛ پیامی که خدا قرار است برگردی موسی قرار دهد، مقدس است؛ تکلم موسی با خدا مقدس است. مقدس در مقدس! نه مقدس صوری؛ نه مقدس مآبی؛ نه مقدس‌نمایی آخوندی! مقدس کیفی، مقدس روحی، مقدس روانی.

در نقطه‌عطف تقدس، خدا خودش را بر موسی عرضه می‌کند: «موسی! منم، من، منم خدا». شرایط موسی را تصور کنید؛ در قرار صحرائی، در پیشاپیش آتش، صدای خدا را برای اول بار، می‌شنود. خدا در فراز بعدی تصریح می‌کند: «فَأَخْلَعُ نَعْلَيْكَ»؛ یعنی برهنه‌پا شو! سبک‌پال شو، غزال شو! غزالی که در سراسر سوره‌ی طه می‌دود و می‌دود تا به سرفصل برسد. خوش صحرائی است. از این منظر به موسی می‌گوید: «برهنه‌پا شو». ما بچه که بودیم، بعضی معلم‌ها می‌گفتند: «بی خیال فرش! بیا تو با کفش! بی خیال کرسی، بیا تو با اُرسی!». خدا هم اینجا به موسی می‌گوید کفش را در بیاور؛ اینجا یک میدان وسیع

۱. «فَلَمَّا أَتَتْهَا نُودِيَ مِنَ شَطِئِ الْوَادِ الْأَيْمَنِ فِي الْبُقْعَةِ الْمُبَارَكَةِ مِنَ الشَّجَرَةِ أَنْ يَا مُوسَىٰ إِنِّي أَنَا اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ».

۲. «وَنَادَيْنَاهُ مِنْ جَانِبِ الطُّورِ الْأَيْمَنِ وَقَرَّبْنَاهُ نَجِيًّا».

پیست تارتان^۱ بدون خس و خاشاک است. برهنه پا شو! سبکبال شو! میدان برای توست؛ خوش صحرایی است، غزالی باید شوی، از این به بعد باید چهار دهه بدوی، ما تو را یک دهه به مرخصی موقت فرستادیم، به حاشیه‌ی فعال فرستادیم، سایه بود و رمه بود و [صفورای] آرام‌بخش فهیم بود و پدر [صفورای] اهل توافق بود و ده سال با قواعد طبیعت و تکامل و دگرگونی خو کردی؛ حالا کفش به دور ببنداز، نعلین را دور ببنداز، سبک‌بال شو! غزال شو! خوش صحرایی است. در آیه‌ی بعدی (۱۳ طه) خدا به موسی تصریح می‌کند: «وَ اَنَا اخْتَرْتُكَ فَاسْتَمِعْ لِمَا يُوحَىٰ». وحی از من، هوش از تو. پیام از من، درک از تو. گزینش شده‌ای؛ تو را اختیار کردم! تو را برگزیدم! به وحی گوش فرادار!

این مرحله‌ی سوم است. مرحله‌ی سوم، مرحله‌ای است از سر درایت و کاملاً به قاعده. فرد شرایط را برای پذیرش بار بزرگ نداشته است. شرایط برایش آرام در طی ده - دوازده سال فراهم می‌شود، به صحرا کشانده می‌شود، سر قرار تک‌به‌تک با خدا می‌آید؛ پژواکی و آتشی؛ یعنی همه‌ی عناصر اصلی برای تغییر و انقلاب درونی موسی برای اینکه بتواند تغییر و انقلاب بیرونی را [رهبری] کند، فراهم است. آتش و حال و احوال و صدای خدا و روح و ریحان و پروژه و پیام و طریق استراتژیک. دیگر چیزی نبوده است که خدا در این مرحله‌ی کارسپاری، سر سفره برای موسی فراهم نکند. مرحله‌ی چهارم، تجهیز کیفی است:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله‌ی چهارم - تجهیز کیفی

✓ تفهیم مینا:

توحید، رابطه نرم، برپایی نماز، ایمان (۱۴ و ۱۶ طه)

✓ جلوه‌های ویژه:

عصای جنبنده، دست سپیدنده (۲۳-۱۷ طه، ۳۲-۳۱ قصص)

۱. مسیری است که برای دوندگی در میادین ورزشی استفاده می‌شود. این مسیر بدون مانع، بدون کمترین پستی و بلندی و تا حدودی قابل انعطاف و نیز با اندکی اصطکاک همراه است تا شرایط محیط حتی‌المقدور مساعد گردد و دونده با خاطری آسوده و فارغ از نیروی بازدارنده اضطراب و نگرانی ناشی از تصادم، با تمام توان به فعالیت پردازد.

تجهیز کیفی بی‌آیند مراحل قبلی است. اینجا باید موسی مینا را کاملاً درک کند، مبانی و دستگیره‌ها را بگیرد، بتواند به استوانه‌ی قابل اعتمادی تکیه کند. این مرحله، برای توجیه مبانی و تفهیم کیفی و اساسی موسی تعبیه می‌شود.

خدا در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی طه^۱ تصریح می‌کند: «إِنِّي أَنَا اللَّهُ!» من خدایم! بعد از این، می‌گوید: من یگانه‌ام! روی توحید می‌ایستد؛ بر مینا می‌ایستد. بعد تصریح می‌کند: «عبد من شو» یعنی، «تو با من رابطه‌ی ویژه برقرار کن». نه اینکه تو نوکر من شو! نه اینکه سرباز صفر من شو! نه اینکه گماشته‌ی من شو! من را درک کردی؛ در چه سبیهایی تو را قرار دادم، فراز و فرودهایی را گذراندی. الآن هم که همه چیز مهیاست. آتش و حال و احوال و صدا و الهام و دگرگونی و کفش از پا در آوردن و پیست تارتان و دوندگی بی‌دغدغه و ... همه چیز فراهم است؛ حال که همه چیز فراهم است، این مینا را بگیر، بر اساس این مینا، یک رابطه‌ی نرم با من برقرار کن. یکی از دوستان اینجا قبلاً اشاره کرد که خدا به موسی نمی‌گوید: «نماز بخوان!» می‌گوید: «أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي». «برپا کن». کسی که خودش برپا نباشد، نمی‌تواند چیز دیگری را هم برپا کند. خودت را برپا کن، اقامه کن، با ما در حالت ایستاده و برپا [رابطه‌ای نرم برقرار کن]. آقای طالقانی در پرتوی از قرآن این حالت ایستایی را در آغاز نماز خیلی کیفی معنا می‌کند. می‌گوید چرا خدا اول نماز را سجده قرار نداد؟ چرا رکوع قرار نداد؟ چرا درازکش قرار نداد؟ خدا فلسفه‌اش اینست که «برپا باش». این برپایی حاکی از این است که عنصر عالی انسان، که ذهن پیچیده و مغز مشحون از فسفر، ابتدا هست و در عالی‌ترین سطح قرار دارد، بعد پایین می‌آید به حس و دل می‌رسد؛ پایین‌تر هم که اعضای نازل‌تر قرار دارند. فلسفه‌ی ایستادن این است. یعنی عالی‌ترین عضو در بالا. در حالت درازکش، همه‌ی اعضای بدن انسان در عرض هستند و هم‌ارز یکدیگرند؛ تفکیکی صورت نمی‌گیرد. [برای آغاز نماز] چرا نمی‌گوید سجده کن؟ چرا نمی‌گوید بخواب؟ چرا نمی‌گوید رکوع کن؟ می‌گوید [بایست و سر را در بالاترین قسمت قرار بده تا] بفهمی چه کار می‌کنی! به ترتیب، اجزا و اعضای عالی‌ات در بالا، وسط و پایین‌تر قرار می‌گیرند و این پای انسان هم ستون است. این ستون هست که تو را پیش می‌برد. به قول کشتی‌گیرها پای ستونت را وسط بگذار. اگر مربی کشتی اول بار ببیند یک کشتی‌گیر پا [ی قوی] ندارد، محترمانه او را کنار می‌کشد و می‌گوید برو سراغ

۱. «إِنِّي أَنَا اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي».

ورزش دیگر! می‌توانی پینگ‌پنگ و اسکواش بازی کنی، اما سراغ کشتی نیا! کشتی فقط یل و گردن نیست، پای ستون می‌خواهد. اگر پای ستون داری، روی تشک و داخل گود بیا. اینجا هم خدا می‌گوید پای ستون را وسط بگذار. حالا که سیر طی شد، مینا را بگیر، رابطه‌ی کیفی با ما برقرار بکن، برپا شو، و به خودت، به من و به پروژه ایمان بیاور. خدا میناها را به موسی تفهیم می‌کند و بعد از تفهیم مینا، به او جلوه‌های ویژه می‌بخشد. حال در سیر با هر سازوکاری بوده، یک عصای جنبنده و یک دست سپیدنده [به موسی می‌دهد]. موسی احساس می‌کند که به جلوه‌های ویژه‌ای تجهیز شده است.

به مرحله‌ی پنجم می‌رسیم. در این مرحله، منطق کماکان پابرجاست، استراتژی از قبل وجود داشته، طراحی شده و می‌باید مجری برایش پیدا شود. مجری آمادگی‌های لازم را برای اجرا نداشته، سیری را می‌باید طی کند. مرحله‌ی بعدی قراری با مجری سیر طی کرده، گذاشته می‌شود. قرار در صحرای تنهایی، خلوت و آتش و صدا و پژواک. مرحله‌ی چهارم تفهیم و ارائه‌ی مبانی است. مرحله‌ی پنجم، توجیه مجری است:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله‌ی پنجم - توجیه مجری در بزنگاه اقدام

- ✓ به سوی فرعون برو، طغیان کرده، بس از حدود خود بیرون زده (طه ۲۴)
- ✓ با نشانه‌ها، براهین پروردگارت، پیش به سوی فرعون و مدار ایدئولوژیک او که مستمر قومی نابکارند (۳۲) (قصص)

اینجا در بزنگاه اقدام موسی توجیه می‌شود. خدا، خلاصه‌ای از این سیر توجیه را [در قرآن] به ما عرضه کرده است. خدایی که اهل تکلم با موسی بوده، خدایی که حوصله دارد، تکلمش طبیعتاً تکلم تلگرافی و با سازوکار اس‌ام‌اسی نبوده است؛ حتماً کلی وقت صرف توجیه موسی کرده است. حتماً همان تحلیل شرایط و توضیح دوران موسی و فرعون را که برای حضرت محمد انجام داده، برای خود موسی، جدی‌تر، مبسوط‌تر، فراخ‌تر و مرحله به مرحله مطرح کرده است. وقتی توضیحات را به مجری می‌دهد، برایش تحلیل شرایط می‌کند، به موسی در همان آیه‌ی معروف تصریح می‌کند: «أَذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ» (طه: ۴۳). به سوی فرعون برو؛ خودت که در دربار او زندگی کرده‌ای، ما هم شرایطی را فراهم کرده‌ایم که تو او را از نزدیک ببینی، ارتفاع گرفتن فرعون، تفرعن، تکه

کردن و برش زدن به مردم، خوار و خفیف کردن مردم توسط فرعون را مشاهده کنی؛ اینها سیرهایی است که خودت دیده‌ای، حالا ما برایت توضیح مجدد می‌دهیم: «او طغیان کرده است»؛ «إِنَّهُ طَغَى» یعنی از حد بیرون زده، مدار خودش را فراموش کرده است و می‌خواهد بدون انتقال کیفی، بدون تجهیز، به مدار برتر بیاید؛ بس از حد خود بیرون زده است. به سوی او برو؛ با نشانه‌ها و قرائن و جلوه‌های ویژه‌ای که پروردگارت به تو داده، پیش به سوی فرعون و ملاء - مدار ایدئولوژیک - او برو. ملاء در ترجمه‌های قرآن به اشکال مختلفی ترجمه شده است؛ برخی آن را «ارباب» و برخی «صاحب» ترجمه کرده‌اند. ولی ملاء با اشاره‌های ایدئولوژیکی که خدا دارد به معنای «مدار ایدئولوژیک» است؛ یعنی فرهیختگان، پیرامونیان و مشاوران اصلی، کسانی که او را توجیه ایدئولوژیک می‌کنند، ایدئولوژی او را فرآوری می‌کنند، و به طور خلاصه، مدار ایدئولوژیک. برو سراغ فرعون و مدار ایدئولوژیک‌اش که «آنها، مستمر، قومی نابه‌کارند»^۱. فعل استعمراری به کار می‌برد که یعنی بودند، هستند و خواهند بود.

می‌گوید «برو!» و فرمان آغاز استراتژی را به مجری می‌دهد. اما مجری هم از قبل طراحی داشته و اهل فکر بوده و خودش به کاستی‌های خودش تا حد امکان واقف بوده و خدا هم کار توضیحی کرده و پروژه و پروسه را توضیح داده بوده است و [موسی] کاملاً برای اظهارنظر مجهز بوده است. خدا هم رابطه‌ی فرمانده - سربازی با موسی برقرار نمی‌کند؛ [خدا این گونه برخوردی با موسی نداشته که بگوید] «ارتش چرا ندارد» و «اول کارت را انجام بده، بعد اعتراض کن!» در تشکیلات‌های دهه‌های ۴۰ و ۵۰ [شمسی] می‌گفتند اگر با چیزی موافق نیستید، چون دستور تشکیلاتی است، اول اطاعت کنید و کار را انجام بدهید، بعد انتقاد کنید! فرد مساله‌دار چگونه کاری را انجام بدهد، بعد انتقاد کند؟ اینجا خدا برخورد‌های رهبر تشکیلاتی مکانیکی و فرمانده پادگانی با موسی نمی‌کند. موسی اینجا فهرستی از خواسته‌ها پیش روی خدا - به عنوان استراتژ و تعریف‌کننده‌ی پروژه - قرار می‌دهد. اول دغدغه‌هایش را می‌گوید. دغدغه‌ی اول می‌گوید: پیشینه‌ام چه می‌شود؟ مضمون آیات ۳۳ سوره‌ی قصص^۲ و ۱۴ سوره‌ی شعراء^۳ این است که موسی به خدا

۱. بخش پایانی آیه‌ی ۳۲ سوره‌ی قصص: «إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُۥ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ»: «به سوی فرعون و سران [کشور] او، زیرا آنان همواره قومی نافرمانند».

۲. «قَالَ رَبِّ إِنِّي قَتَلْتُ مِنْهُمْ نَفْسًا فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون».

۳. «وَالَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُون».

می‌گوید: «تو که می‌دانی من قتل‌کرده‌ام؛ از قتلی که مرتکب شده‌ام هراس دارم!» یعنی الآن که من به عنوان مجرم می‌خواهم بروم و خودم را نماینده‌ی تو معرفی کنم، سخنی که به من می‌گویند این است که «تو که خودت قاتل و میدان‌به‌هم‌زن و کافه‌به‌هم‌زن بودی! تو آمدی چه اصلاحی را صورت بدهی؟». به عنوان مجری، مساله و دغدغه‌ی اول را مطرح می‌کند: «پیشینه‌ام». اصطلاحاً به خدا می‌گوید من سوءسابقه و سوءپیشینه دارم؛ این را چه کار کنم؟ همچنین این دغدغه را مطرح می‌کند، در آیات ۳۴ سوره‌ی قصص و ۱۲ سوره‌ی شعراء^۱ ترس خود را مطرح می‌کند، می‌گوید: «می‌ترسم با این وضعیت من را تکذیب کنند، دروغ بپندارند من نماینده‌ی توام، دروغ بپندارند که من پیامی از سوی تو دارم، دروغ بپندارند که من حامل بار و پیام هستم». ترس خود را هم با خدا مطرح می‌کند.

بعد از این که ترس و دغدغه را مطرح می‌کند، تقاضاهایش را هم [اعلام می‌کند]. حال ببینیم که خدا با ترس‌ها، دغدغه‌ها و تقاضاهای موسی چه برخوردی می‌کند؟

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله‌ی ششم - تأمین فهرست تقاضاهای مجری

✓ تقاضاهای مجری:

سینه‌ی گشاده (۳۲-۲۵ طه و ۳۴ قصص و ۱۳ شعراء)

آسان‌سازی

گره‌گشایی از زبان

توان تفهیم - کارتوضیح

برادرم: وزیرم

برادرم: پشته‌ام، شریکم

✓ او: اجابت تقاضاها (۳۶ طه و ۳۵ قصص و ۵۳ مریم)

✓ او: پیش از این نیز چنین بوده است (۴۱-۳۷ طه)

۱. «قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُون».

می‌شود گفت [آیات مشتمل بر] تقاضاهای موسی، آهنگین‌ترین فراز سوره‌ی طه است: «رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي (۲۵) وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي (۲۶) وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِّنْ لِّسَانِي (۲۷) يَقْفُوهُ قَوْلِي (۲۸) وَ اجْعَلْ لِي وَزِيْرًا مِّنْ أَهْلِي (۲۹) هَارُونَ أَخِي (۳۰)».

خیلی آهنگین و روان، تقاضاهایش را مطرح می‌کند؛ «من یک سینه‌ی گشاده می‌خواهم، امور را بر من آسان کن». ظاهراً موسی با توجه به اینکه باعجله بوده و تند هم صحبت می‌کرده، لکنت زبانی داشته: «گره از زبانم باز کن، توان تفهیم و کار توضیح به من بده، آرام بتوانم صحبت کنم، بتوانم توجه کنم چنانکه تو من را توجیه کردی با من کارتوضیح کردی و بر من کارگر افتاد، شرایطی فراهم کن که من هم بتوانم این توضیح را خوب منتقل کنم، بی‌کم و کاست انتقال بدهم، توان کارتوضیح و تفهیم به من عطا کن، برادرم را وزیر من کن». برعکس موسی که لکنت داشته، هارون خیلی سلیس و روان صحبت می‌کرده و اعتماد به نفس ویژه‌ای داشته؛ در انتقال مفهوم برتر از موسی بوده است. «او را وزیر کن، پشتم کن، شریکم کن». این تقاضاها را مطرح می‌کند. پس فرد مجری تقاضاهایی داشته است. مجری به عنوان پیمانکار یا «بساز، بفروش» نبوده؛ خودش هم ایده‌ای داشته؛ از قبل، تشکیلات راه انداخته بوده؛ شیعه داشته، استراتژی حداقلی داشته، برخورداری را برای استراتژی خودش پیشه کرده است؛ فرد ساده‌ای نبوده و از اندازه‌هایی برخوردار بوده است. بخشی از برخورداری از اندازه‌ها را مدیون فرآوری خدا بوده است. بحث ما اینجا است؛ اینجا او [موسی] به عنوان یک «هستنده» [مطرح است]؛ این هستنده مقابل خدا موضع دارد و تشکیک می‌کند. وقتی خدا یک پروژه به او می‌سپارد، او اول به خودش فکر می‌کند؛ «من که یک سوءپیشینه دارم، من که هراس‌هایی دارم، از گذشته‌ام و پاشنه آشیل‌هایم می‌ترسم، روان هم که صحبت نمی‌کنم، جاهایی هم که عجول هستم!» این سبک - سنگین کردن است. [موسی] تعقلی دارد. خیلی مهم است که این هستنده، مقابل هستان و هستی محض، عرض اندام، تدبیر، تقاضا و فهرستی دارد، فهرستی پیش روی خدا می‌گذارد، تقاضاهایش را مطرح می‌کند. مهم این است که خدا با این تقاضاها کیفی برخورد می‌کند، به هیچ کدام از تقاضاها «نه!» نمی‌گوید. به موسی می‌گوید، موسی هرچه را که خواستی، اجابت شد: «قَالَ قَدْ أُوتِيتَ سُؤْلَكَ يَا مُوسَى» (طه: ۳۶). «سُؤْلَكَ» در اینجا هم دال بر سوال، ترس، دغدغه، سوءپیشینه و تقاضا می‌شود هم دال بر تقاضامندی

موسی است. خدا در آیات ۳۶ طه، ۳۵ قصص^۱ و ۵۳ مریم^۲ می‌گوید: «تقاضاهای اجابت شد». خدا خیلی خودمانی به موسی می‌گوید قبل از این هم این گونه بوده است؛ فکر نکن الان [چنین است و مشمول رحمت من هستی].^۳ قبل از این هم فهرست تقاضایی داشتی! مگر مکان [برای آرامش و امنیت] نمی‌خواستی؟ قبلاً [صفورا] را نخواستی؟ مگر قبلاً قراردادی برای تمرین یک کار استراتژیک مورد نظرت نبود؟ ما قبلاً این فهرستی که در ذهنت بوده و به بیان نیاورده بودی، برایت تکمیل کردیم! قبل تر از این، مگر در دوران ممنوعه به دنیا نیامده بودی؟ مگر نوزادی بر روی نیل نبود؟ مگر در دربار شریطی فراهم نکردیم که در امنیت بزرگ شوی؟ مگر شیر و مهر مادر را از تو قطع کردیم؟ قبلاً هم این روند بوده، پیش از این هم چنین بوده است. «پیش از این هم چنین بوده است» را می‌توانیم استفاده کنیم برای کسانی که به نوعی با خدا پروژه تعریف کردند. حال یکی تقاضاهایش را [به بیان نمی‌آورد و اظهار نمی‌کند؛ دیگری،] به زبان می‌آورد؛ مثل این مرحلهی موسی و مثل ابراهیم. ابراهیم هم همین طور بود. ابراهیم هم مانند یک کارپرداز یا کارگزار با خدا مواجه نشد. ابراهیم هم از همان اولی که خدا به او پروژه داد و داشت با اسماعیل کار می‌کرد، تقاضا داشت: امنیت و روتق محل [کعبه]، رزق و روزی مردم، نسل و ذریه‌ی مسلم و صاحب پیام و غیره. خدا آن را برای ابراهیم تامین کرد.^۴ اینجا هم خدا می‌گوید از قبل هم این‌طور بوده؛ برای تو [موسی] چنین بوده، برای بقیه‌ی تقاضادارها و تعریف‌کنندگان پروژه هم، چنین بوده است. به مرحله‌ی هفتم می‌رسیم:

پای تابلوی خدا؛ آموزش عمل استراتژیک:

مرحله‌ی هفتم - تعیین مخاطب: گروه هدف استراتژی
توده مردم (۱۸ دحان، ۵ ابراهیم، ۱۰۵ اعراف)

۱. «قَالَ سَنَشُدُّ عَضُدَكَ بِأَخِيكَ وَ نَجْعَلُ لَكُمَا سُلْطٰنًا فَلَا يَصُلُوْنَ إِلَيْكُمَا بَابَاتِنَا أَنَّمَا وَ مِنِ ابْنَعُكُمَا الْعٰلِيُوْنَ».

۲. «وَ وَهَبْنَا لَهُ مِن رَّحْمَتِنَا أَخَاهُ هَارُونَ نَبِيًّا».

۳. «وَ لَقَدْ مَنَّآ عَلَىكَ مَرَّةً أُخْرٰی» (طه: ۳۷).

۴. اشاره به آیات ۱۲۶ تا ۱۳۱ سوره‌ی بقره که با عبارت «وَ اِذْ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ رَبِّ اجْعَلْ هٰذَا بَلَدًا ؕ اٰمِنًا وَ اَرْضُوقْ اَهْلَهُ مِن التَّمْرٰتِ مِن ؕ اٰمِنٍ مِّنْهُم بِاللّٰهِ وَ الْيَوْمِ الْاٰخِرِ...» آغاز می‌شود و مشتمل بر خواسته‌های ابراهیم در هنگام بنا نهادن خانه‌ی کعبه است.

مرحله‌ی هفتم تعیین مخاطب است. اینجا خدا برای موسی مخاطب استراتژی را تعیین می‌کند. استراتژی صرفاً یک پروژه برای ارضای خدا و غیر خدا و موسی نبوده است، این استراتژی جدا از اینکه ارتفاع - که سمبلش فرعون بوده است - را باید حذف می‌کرد، مهمتر از حذف ارتفاع، باید به ارتقا فکر می‌کرده؛ ارتقای همه‌ی توده‌ها - توده‌هایی که در زمان فرعون تحقیر شده‌اند، به استضعاف کشیده شدند. جلوتر که می‌رسیم خدا واژه‌ی «تخفیف» را به کار می‌برد و می‌گوید: «فرعون اینها را خفیف کرد، خوار کرد، از اندازه‌های خودشان تنزل‌شان داد و از این اندازه‌ها، خارج‌شان کرد.»^۱ [اکنون] بناست مردمانی ارتقاء پیدا کنند؛ پس گروه هدف این استراتژی [توده‌هایی هستند که قرار است ارتقاء یابند]. آن‌قدر که ما از آیات (۱۸ دخان،^۲ ۵ ابراهیم،^۳ ۱۰۵ اعراف)^۴ می‌فهمیم، [به سبب تکرار این سخن، مساله‌ی ارتقای توده‌ها مسلّم است]. [در قرآن] یک بار، چیزی ذکر شود و در یک مرحله از آن عبور کنیم، شاید نشود کلید محسوس کرد؛ ولی وقتی یک مضمون چند بار در جاهای مختلف بیاید و ارتباطی با پس و پیش خود داشته باشد، می‌فهمیم که یک سرپل کیفی و استراتژیک است. وقتی خدا با موسی کار توضیحی می‌کند، گروه مخاطب اول در استراتژی، همین توده‌های مردم‌اند؛ توده‌های مردمی که آن‌طور با آنها برخورد شده [و به استضعاف کشانده شده‌اند]. از این به بعد وجه دوم استراتژی، همین توده‌های مردم هستند. درست است که موسی بناست ارتفاع را حذف کند، اما وجه بعدی، ارتقاء همین توده‌ها و عمل جانشین سازی است.

این سیر را تا الآن پیش آمدیم که خدا از این جهت نقطه‌ی اتکاء هست، با وجود این که قبلاً دیدیم، که اهل طراحی و هندسه است، طراح - مهندس است و اهل خلق و خلق مستمر و نو به نو هست؛ وجه دیگر «او» هم این است که عنصر درازدست، دورمدت،

۱. «فَأَسْخَفَ قَوْمَهُ فَأَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف: ۵۴).

۲. «أَنْ أَدُّوْا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ» : «موسی به فرعونیان گفت:» «بندگان خدا را به من بسپارید، زیرا که من شما را فرستاده‌ای امینم.»

۳. «وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا أَنْ أَخْرِجْ قَوْمَكَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَذَكِّرْهُمْ بِآيَاتِ اللَّهِ» : «و در حقیقت، موسی را با آیات خود فرستادیم [و به او فرمودیم] که قوم خود را از تاریکی‌ها به سوی روشنایی بیرون آور و روزه‌های خدا را به آنان یادآوری کن...».

۴. «فَأَرْسِلْ مَعِيَ بَنِي إِسْرَائِيلَ» : «پس فرزندان اسرائیل را همراه من بفرست.»

افق‌دار و طراح استراتژیک است. یعنی ما اگر بخواهیم به عنوان هستنده خلق کنیم، در «او» را باید بزینم، قواعد خلق را تا حد توان خلق خودمان استخراج کنیم. اگر بخواهیم طراحی و مهندسی کنیم، «باب بگشا» باید انجام دهیم و دری بزینم، مشورتی بگیریم، تجهیز می‌شویم، ببینیم چگونه در حوزه‌ی مهندسی فعال شویم؟ آن هم در دوره‌ای که نه طرحی وجود دارد و نه هندسه‌ای. همه چیز فله و آمورف، رها و بی‌طرف و مظروف است. وجه دیگر این است که اگر بخواهیم استراتژی پیش ببریم، استراتژی فردی، اجتماعی، در خانواده، کار، تحصیل، در حوزه‌ی تشکیلاتی، سیاسی، در مدار بزرگ‌تر اجتماعی، ببینیم داشته‌های «او» چیست؟ واقعاً عنصر استراتژ و مرحله‌بند هست؟ عنصری تاکتیک‌ها را متناسب با استراتژی استخراج می‌کند و در نظر می‌گیرد؛ عنصری که سه دهه صبر می‌کند تا موسی بار بیاید و بعد از سه دهه بتواند مجری شود! مگر خدا نمی‌توانست غیر از موسی، عنصر دیگری را به شکل مکانیکی بگیرد، پروبال دهد - مثل همین انسان‌هایی که در فیلم‌های تخیلی می‌بینم! - به یک ظرفیتی برسد که بتواند به جهان جدید وارد شود؟ مگر نمی‌شد از این کارها صورت بگیرد؟ ولی این کارها صورت نگرفت. مهم این است که همان موسای شتابان و عجول که برخورد مکانیکی می‌کرد و مرتکب قتل شد و گریزان از صحنه بیرون رفت و دنبال مکان امن می‌گشت، را فرد استراتژ کنیم! مهم این است که عنصری مثل موسی صاحب قابلیت‌هایی برای تغییر شود؛ مهم این است که این انسان کم‌ارتفاع بتواند آرام‌آرام، مرتفع شود - نه ارتفاعی از نوع فرعون؛ یک ارتفاع کیفی پیدا کند، بتواند پروژه اجرا کند.

تا مرحله‌ی هفتم دیدیم طراحی از قبل بوده، مجری می‌باید به آمادگی برسد؛ در یک بزنگاه در خلوت تشکیلاتی صحرا رابطه برقرار می‌شود و بعد به طور مستمر، مجری توجیه می‌شود و بعد با مجری کار توضیحی صورت می‌گیرد. به مرحله‌ی اقدام که می‌رسد، مجری، دغدغه‌ها، ترس‌ها، مشکلات و کاستی‌های خودش را مطرح می‌کند و فهرستی از تقاضاها را پیش روی خدا قرار می‌دهد. خدا با تقاضاها برخورد درجا و فعال می‌کند. در مرحله‌ی بعد، وقتی تجهیز می‌شود، می‌گوید این پروژه‌ای که تو می‌خواهی اجرا کنی، عمل استراتژیکی می‌خواهی انجام دهی، گروه هدف مردم‌اند! من و تو نیستیم! اینجا می‌رساند که خدا عنصر استراتژیکی هست که دید نخبه‌گرا ندارد. آنچه که ما آموختیم، آنچه که به ما، به خصوص نسل نو آموخته شده، این است که به مردم لازم نیست فکر کنیم! [این گونه به نسل گفته شد که] روبروی ما - نیروی سیاسی - یک قدرت قرار دارد. وقتی که، تکنیک‌هایی برای حل مسائل با آن قدرت وجود دارد، وقتی که

چانه‌زنی و لابی و اشغال گوشه‌ای از قدرت هست، تو چه کار به درزهای خود و قدرت داری؟ مساله را از بالا و پشت [پرده] با او حل کن. می‌شود پشت پرده‌ی تعزیه، سر ظهر عاشورا، [بازیگر نقش] یزید و امام حسین، شربت آبلیمو بخورند و هندوانه قاچ کنند! می‌شود این کارها را کرد! اما خدا این طور برخورد نمی‌کند. [برخورد خدا این گونه نیست که] موسی را به خلوت بخواند و بگوید «منم و خودت؛ برو این فرعون را ترور کن! برو یک جوری از مدار خارجش کن! با یک ترفندی او را بیرون بکش!». [روش خدا] اصلاً این طور نیست؛ خیلی شفاف پیش [قدرت مستقر] می‌روی. حالا روش‌هایش را جلسه‌ی بعد بررسی می‌کنیم. [بین دو جلسه] فرصت هست که دوستان هم بررسی کنند. همه چیز شفاف است و این وسط هم مجرای وجود دارد، این مجرا هم مجرای توده‌ای است، استراتژی بی توده مفت گران است! مثل مبارزه‌ی سیاسی بدون اخلاق که مفت گران است! اگر از این داراهای مردمی و توده‌ای، راسته بازارها و کوچه‌پس کوچه‌ها عبور نکنی، اگر با این توده‌های خوار و خفیف‌شده، پیوند برقرار نکنی، اگر استراتژی را به اینها تفهیم نکنی، چه چیزی وجود دارد؟ مگر می‌شود فقط ابراهیم باشد و نمرد؟ موسی باشد و فرعون؟ این وسط چه کسانی هستند؟ بلازده‌ها، شوک‌زده‌ها، خوارشده‌ها، تقسیم بر هزار شده‌ها در مقابل ارتفاع گرفته‌ها، چه کسانی هستند؟ اینها باید عنصر تغییر و فعال مدار تغییر بشوند. خدا در سه نشانه‌ی ۱۸ دخان و ۵ ابراهیم و ۱۰۵ اعراف، کاملاً به موسی توضیح می‌دهد [که توده‌ها باید فعال مدار تغییر شوند]. موسی قبلاً برخورد مکانیکی کرده و کمتر اهل کارتوضیح بوده است. خدا می‌گوید ما قبلاً شرایط را برای تو به شکلی رقم زدیم، همه‌ی خواسته‌ها را هم اکنون به تو دادیم، برادرت هم که با تو هست، خودت هم که توان توضیح داری، ضمن این که پیش فرعون می‌روی، برو [برای توده‌ی مردم] کار توضیحی کن. پیش فرعون هم که می‌روی، خواسته‌ات این است که بنی‌اسرائیل را به ما واگذار کن! یعنی سوژه‌ی اصلی استراتژی تحویل ما داده شود. چرا؟ خدا توضیح می‌دهد، خیلی قشنگ توضیح می‌دهد: فرعون اهل ارتفاع است. کسی که اهل ارتفاع است، نمی‌تواند کار استراتژیک کند. اگر ما با هم حس برابری نکنیم، نمی‌توانیم با هم کار استراتژیک بکنیم. کسی که بالا می‌آید، یک ارتفاع طبیعی می‌گیرد، می‌شود معلم، می‌خواهد آموزگاری کند. با آموزگاری و معلمی و ارتفاع گرفتن، هیچ کاری پیش نمی‌رود. پروژه‌ی مشترکی نمی‌شود اجرا کرد. اگر ما با هم بتوانیم پروژه‌ای را اجرا کنیم، اگر نیمه‌ی دوم جلسه، چند گروه [مطالعاتی] که تشکیل شدند، کار کیفی بیاورند، این بحث ما را هم نقد کنند، بتوانیم یک تبادل کیفی برقرار کنیم، آن رابطه تبدیل به یک

رابطه‌ی برابر و استراتژیکی می‌شود. خدا با موسی این برخورد را می‌کند. می‌گوید فرعون ارتفاع گرفته، همه را از بالا می‌بیند، ریز و خوار و نازل و مورچه‌وار می‌بیند، نمی‌تواند با اینها رابطه برقرار کند.

وجه دیگر که توضیح کیفی می‌دهد، می‌گوید فرعون در مواجهه با مردمش، اهل رهنمونی نیست، نمی‌توانسته اینها را رهنمونی کند، نتوانسته آدرس درست صحیح به آنها بدهد، نتوانسته آنها را به منزلگاه کیفی برساند.

اما وجه بعدی که مهمتر است این است که فرعون اهل رشد نیست؛ رشدی برای مردمش دربرنداشت. حال که ارتفاع گرفته و اهل تخفیف و تحقیر و استهزاست، [نمی‌تواند برای مردمش رشدی داشته باشد]. فرعون حتی وقتی موسی هم نزد او می‌رود، موسی را استهزا می‌کند و به تمسخر می‌گیرد، اهل رابطه برقرار کردن نیست، رشد و رهنمونی هم ندارد، پس استراتژی‌اش در مواجهه با مردم مصر، استراتژی رو به زوال و محکومی است. هم خود فرعون و هم استراتژی‌اش زوال‌یابنده و محکوم‌اند. حال آن سوژه کیست؟ «مردم»‌اند. حال که فرعون کار توضیحی نمی‌کند، اهل رابطه‌ی برابر برقرار کردن [با متن مردم] نیست، تو برو رابطه‌ی برابر برقرار کن، کار توضیح کن؛ هدف این‌ها ایند. تو فقط با من طرف نیستی. خدا توصیه‌ی تشکیلاتی و استراتژیک روشنفکری به موسی نمی‌کند. نمی‌گوید بگرد چند عنصر مثل هارون فراهم کن، یک تریبونی برای خودت دست و پا کن، صحبت‌های پیچیده که مردم عادی نفهمند را اشاعه بده، فقط به تریبون و رسانه فکر کن، ابواب جمعی درست کن، سیاه لشکر [گرد خود بیاور] و ... خدا این برخوردها را توصیه نمی‌کند؛ برخورد صریح، شفاف، کار توضیح، و استراتژیک که هفته بعد راجع به آن بیشتر توضیح خواهیم داد. تکه‌ی دوم جلسه در اختیار دوستان است که از بحث‌شان استفاده خواهیم کرد، خیلی ممنون، خسته نباشید.

آورده‌های مشارکت‌کنندگان

مشارکت‌کننده اول

بسم الله الرحمن الرحيم. سلام عرض می‌کنم خدمت همه و با کسب اجازه از آقای صابر و بقیه بزرگ‌ترها در راستای بحث دید استراتژیک خدا که داشته‌ایم، سعی کردم نگاهی به آیات مرتبط با موسی و فرعون که در قرآن وجود داشت، بیان‌دازم و برداشت‌های خودم را داشته باشم. البته خیلی از نکاتی که آماده کرده بودم، آقای صابر در این جلسه گفتند. اول اینکه آیا خدا دید استراتژیک و بلند مدت دارد یا نه؟ نکته‌ی جالبی که به نظر آمد این بود که خیلی از داستان‌هایی که خدا در قرآن روایت می‌کند، قبل از شروع روایت به نوعی نتیجه و پایان کار داستان را مطرح می‌کند. نمونه‌ی این امر در قرآن زیاد است. مثلاً در روایت داستان یوسف، در همان آیات اول خوابی که یوسف می‌بیند، را مطرح می‌کند که این خواب نتیجه و پایان کار داستان است که در حدود ۴۰ سال بعد محقق می‌شود. یا مثلاً همان جایی که سیر ابراهیم را مطرح می‌کند می‌گوید ما می‌خواهیم به ابراهیم ملکوت آسمان‌ها و زمین را نشان بدهیم که در آیات بعدی چگونگی تحقق آن را نشان می‌دهد.^۱ چنین مسأله‌ای در آیات ۴ و ۵ سوره‌ی قصص هم دیده می‌شود: «وَأُتِرِدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أُمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ»: «خواستیم بر آن کسانی که در آن سرزمین فرو دست شده بودند، منت نهیم و آنان را پیشوایان مردم قرار دهیم و ایشان را وارث زمین گردانیم.» در واقع به فرعون و لشکریان‌شان می‌خواهد بگوید آنچه را که به آن بیمناک بودند بنمایانیم. [با این آیه،] خدا، پروژه‌ای که قصد دارد تعریف کند، را قبل از این که اصلاً وارد داستان فرعون، هارون و موسی بشود، بازگو می‌کند. «او» می‌گوید یک چنین وضعیتی در مصر حکمفرماست. عده‌ای در مصر گردن دراز می‌کنند و می‌خواهند نسبت به مردم ارتفاع بگیرند و یک عده را خوار و خفیف کردند؛ ما می‌خواهیم این وضعیت را از بین ببریم. به عبارتی خدا پروژه‌اش را تعریف می‌کند و می‌گوید که من قصد انجام این کار را دارم. البته مطمئناً تعریف یک پروژه به توان تشکیلاتی، استراتژیک و سایر عوامل بستگی دارد که مطمئناً راجع به آن‌ها هم فکر شده است. چند آیه بعد، پس از این که موسی به آب انداخته می‌شود، به کاخ فرعون می‌رود و مادرش به عنوان دایه‌اش انتخاب می‌شود، خداوند می‌گوید ما می‌خواستیم این

۱. آیه ۷۵ سوره‌ی انعام: «وَ كَذَلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».

کار را انجام بدهیم که به مادر موسی بفهمانیم وعده‌ی خدا حق است: «أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ» (قصص: ۱۳). یعنی بعد از این که در کشاکش و روندی که خدا به مادر موسی قول داده بود که ما موسی را به تو برمی‌گردانیم، ما می‌خواستیم نشان بدهیم که توانایی و قبالتی پشت این قول‌مان، پروژه‌ای است که تعریف کرده‌ایم و به نظر من این نکته‌ی جالبی بود که خدا از اول پروژه‌اش را تعریف می‌کند و بعد در ادامه، روایت می‌کند که چگونه این پروژه را به سرانجام رسانده است.

در طول هر پروژه‌ای هم خدا از صبر و مرحله‌بندی خیلی بالایی برخوردار است. چندین جا [در قرآن] جایی که از این مساله [صبر و مرحله‌بندی] عبور می‌شود، سریع می‌آید و تذکر شدیدی می‌دهد یا عتاب می‌کند. مثلاً در همین مسیر، موسی قبل از این که یک سیری طی شود، و آمادگی‌ای در خود و قومش - چه از لحاظ نیرو و چه روحی، روانی - ایجاد شده باشد، وارد یک دعوی کوچک می‌شود و کاری می‌کند که کل پروژه‌ای که از قبل تعریف شده بود را زیر سوال ببرد و باعث سوختن و از بین رفتنش بشود. اینجا خدا خیلی سریع وارد می‌شود و خود موسی پی به اشتباهش می‌برد و آن روند اصلاح می‌شود. البته اصلاح آن روند توسط خداوند به صورتی است که آن را مدتی از پروژه خارج کند تا بتواند به یک انسجام روحی^۱ روانی حداقل برسد. نکته‌ی جالب اینجاست که بعد از اتفاقاتی که می‌افتد موسایی که برمی‌گردد، دیگر آن موسای قبل نیست، به گونه‌ای که خدا به او می‌گوید: «به سمت فرعون برو». ولی حتی با وجود این که خدا به او گفته و تضمینی هم داده است، موسی دست به مجادله و تشکیک می‌زند و از خدا سوال می‌پرسد؛ می‌گوید با این وضعیت اصلاً من نمی‌دانم این قوم آماده هست یا نه؟ من مدتی خارج از مدار بودم، خیلی با وضعیت قوم آشنایی ندارم. یک سری ضعف‌های ذاتی هم دارم که نمی‌شود از کنارشان گذشت. همچنین [موسی] می‌ترسیده تغییر فاز مبارزه در این مقطع، کلاً پروژه را از بین ببرد. به این معنا که مبارزه با فرعون در مصر جریان داشته که موسی عملاً با ورودش آن را تغییر می‌دهد و به صورت مبارزه‌ی رو در رو درمی‌آورده است. ترس موسی از این بوده که فرعون این را برتابد، در آیه هم تصریح می‌کند: «نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا!» یعنی می‌ترسیم که بر ما افراط کند. به عبارت دیگر در برخورد و سرکوب و شکنجه و هر چیز دیگر افراط کند و کلاً همه را از بین ببرد و قوم در حال

۱. «قَالَا رَبَّنَا إِنَّنَا نَخَافُ أَنْ يَفْرُطَ عَلَيْنَا أَوْ أَنْ يَطْغَى» (طه: ۴۵).

حاضر چنین توانی را نداشته باشد که با این مقابله کنند. این یک دید استراتژیک خیلی جدی است که موسی در آن مقطع داشته و با وجود این که از خدا یک دست خطی داشته ولی باز هم به این چیزها فکر می‌کرده که خدا در مسیر به او جواب‌های لازم را می‌دهد و او را به انسجام روحی و یقین می‌رساند.

نقش هارون هم جالب است. هارون آن‌گونه که در داستان‌ها آمده از بزرگان و قهرمانان قوم بنی‌اسرائیل است و خیلی کمتر به نقش استراتژیک‌اش توجه شده. در این مسیر موسی از این فرصت به گونه‌ای استفاده می‌کند که بتواند یک سری سوء پیشینه‌ها و تصورات بدی که از قومش وجود داشته را به کمک هارون اصلاح کند. بدین معنا که موسی به عنوان یک قاتل از مصر خارج شده است. در ذهن مردم این بوده که یک نفر قتلی را انجام داده و از جامعه خارج شده است. این آخرین دیدی بوده است که مردم از موسی داشته‌اند و همچنین این دید که موسی در دربار بزرگ شده، تصور درباری بودن را در ذهن مردم ایجاد می‌کند که بالاخره هرچقدر بخواهد بگوید: ما اصلاح‌گر هستیم و...، [باز هم در ذهن مردم این تصور هست که] خود موسی هم درباری است. اینجا به نظر می‌رسد هارون می‌توانسته جلوی هجوم به موسی که شاید باعث به قتل رسیدنش بشود را بگیرد. مثل نقشی که ابوطالب برای پیامبر(ص) بازی می‌کرد. به این معنا که اطرافیان پیامبر را خیلی شکنجه و شهید کردند، ولی هیچ وقت نتوانستند خود پیغمبر را به آن صورت از مدار خارج کنند. نقش استراتژیک دیگر هارون هم این بوده که بتواند پیشینه‌ی بنی‌اسرائیل و موسی را به مردم گوشزد کند، چون مردم به هارون اعتماد داشتند. وقتی او می‌گفته که موسی درباری نیست و بالاخره یک چنین سیری را طی کرده و وارد دربار شده، احتمالاً می‌توانستند باور کنند. بنابراین هارون در همراه کردن توده در پروژه‌ای که خدا نوشته و موسی مجری‌اش بوده، می‌توانسته مفید باشد.

شعاری هم که خدا به عنوان شعار جنبش به موسی پیشنهاد می‌دهد به نظر می‌رسد مؤلفه‌های استراتژیکی را در خود جای داده است. این که می‌گوید: «می‌خواهم بنی اسرائیل را همراه خود ببرم». این شعار همبستگی شدیدی بین بنی‌اسرائیل ایجاد و نیروهای خودی را منسجم می‌کرده که بتوانند به وحدت برسند و از طرفی، بالاخره گروه بزرگی را از جناح فرعون جدا می‌کرده است. یعنی جناحی از فرعونیان که احتمالاً مخالف رویارویی و جنگ و خونریزی شدید و به طور کلی مخالف این روند بودند، از خط خود فرعون، هامان و بقیه جدا می‌شدند و می‌گفتند بهتر است به جای اینکه جنگ و خونریزی شدیدی اتفاق بیفتد، بگذاریم این‌ها خودشان بروند، این‌ها که دیگر کاری به ما

و حکومت ما ندارند، خودشان می‌خواهند بروند. این به معنای تایید حکومت فرعون نبوده، چون اگر بنی‌اسرائیل می‌رفت، دیگر حکومتی برای فرعون باقی نمی‌ماند؛ چون آنها بودند که کارها را پیش می‌بردند.

همین کار توضیح و پیام‌رسانی در سطح وسیع در اجتماع که آقای صابر در بحث‌شان مطرح کردند، موضوع مهمی است که موسی در حد امکان توانست پیامش را به پیام اجتماعی و توده‌ای تبدیل کند. هم از آیاتی که آقای صابر مطرح کردند و هم از فحوی کل آیات می‌شود این را درآورد که در جامعه این پیام به بحث گذاشته می‌شود، حرف زده می‌شود، در محافل درباره‌اش صحبت می‌شده است. این خودش خیلی کمک می‌کند که یک پیام توده‌ای بشود، مردم را همراه خودش کند، در مسیر خودش قوام بیاید و به هر حال تکامل پیدا کند. به نظر می‌رسد این کار توضیح حتی به درون کاخ فرعون هم نفوذ پیدا می‌کند. در مقطعی که فرعونیان می‌خواهند موسی را بکشند، یکی از افراد درون کاخ و از کادرهای فرعون می‌آید و با این کار مخالفت می‌کند که داستانش در سوره‌ی غافر آمده است. این را می‌خواهم عرض کنم که کار توضیحی چقدر مهم بوده و بعد از یک بن‌بست [در جامعه‌ی مصر] توانست به کمک موسی و کل پروژه بیاید و پروژه بتواند باز هم پیش برود.

نکته‌ی آخر هم اینکه که هر چه مبارزه جلدی‌تر و عمیق‌تر می‌شود، به جلو می‌رود، موسی با وحی‌ای که خدا به او می‌دهد و در قرآن هم تصریح شده، درصدد پیچیده‌تر کردن خودش و نیروها بر می‌آید. این به معنای آن نیست که طرف مقابل، دائم پیچیده‌تر، تشکیلاتی‌تر و مجهزتر بشود، ولی نیروها در سیر و روند قبلی خود با همان ایده‌های قبلی باقی بمانند. [موسی و پیرامون وی نیز] تئوری‌های جدیدی مطرح می‌کنند تا بتوانند با همین مسیر مقابله کنند. مثلاً در قرآن آمده که خانه‌های‌شان را جوری می‌ساختند که نزدیک به هم باشد تا بتوانند هوای همدیگر را داشته باشند و کلاً معماری خانه‌ها هم آن گونه که در قرآن آمده به گونه‌ای بوده که بیشتر در کار مخفی بتواند به آنها کمک کند. یعنی به موازات اینکه نیروهای فرعون پیچیده‌تر می‌شدند، موسی، نیروها و قوم او هم پیچیده می‌شوند تا بتوانند همیشه یک گام از آنها جلوتر باقی بمانند و مبارزه را به سرانجام برسانند. بحث بیشتر نکته نکته بود تا این که انسجام خاصی داشته باشد. برخی نکات هم تکراری بود.

هدی صابر: متشکرم. حالا می‌توانی نکته‌ها را فشرده و به صورت یک پاراگراف بگویی؛ چه چیز را می‌خواستی به جمع عنوان کنی؟

مشارکت‌کننده اول: ما به این می‌رسیم که خدا عنصر استراتژیک با دید درازمدت است و به هر حال اراده‌ی خودش را در راستای پیش‌برد پروژه‌های درازمدت و استراتژیکی که تعریف کند، قرار می‌دهد. حالا ما به عنوان هستنده‌ها و مخلوقات، اگر اراده‌مان را در راستای اراده‌ی خدا تعریف کنیم و بتوانیم با پروژه‌هایی که «او» در طبیعت تعریف می‌کند، همراه شویم، می‌توانیم در وجه هشیارنده [خودآگاه] قرار بگیریم. ولی اگر پروژه‌هایی خلاف پروژه‌هایی که وجود کل تعریف می‌کند، [تعریف کنیم] و یا حداقل همراه‌شان نباشیم، نمی‌توانیم به آن وجه دست پیدا کنیم. البته در این مسیر هم باید عادتاً ایده‌هایی بیاوریم، هم «او» خودش را موظف کرده کمک‌ها و ایده‌ها و تئوری‌های جدیدی که می‌خواهیم را برساند.

هدی صابر: این مضامینی که شما توضیح می‌دهید، در مطالعه‌ی متن باید با عینک خاصی دیده شود یا این مضامین به ذهن می‌رسد و در پس پیشانی جا می‌گیرد؟

مشارکت‌کننده اول: قاعدتاً همان‌گونه که شما در جلسات پیش گفتید، هر آیه‌ای که آمده بر حسب نیازی در زمان خودش بوده است. الآن هم اگر بخواهیم با آیات برخورد کنیم، بر اساس نیاز است که ما می‌توانیم محتوای اصلی آیه را دریابیم و از آن توشه‌گیری کنیم. اگر از طرف ما نیازی نباشد، همان‌گونه که آیه روز اول، بدون نیاز نمی‌آید، برداشت از آن هم بدون نیاز امکان‌پذیر نیست، حالا اگر ما در مسیری باشیم که سؤال‌مند باشیم و نیازهایی داشته باشیم که در پی پاسخ به آن نیازها باشیم قاعدتاً همان‌گونه که خدا گفته می‌توانیم به پاسخ‌های مان برسیم اما اگر از سر تورق و نگاه سطحی باشد نمی‌توانیم به آن‌ها برسیم.

هدی صابر: خدا موقع انشای کتاب آخر به نیازهای تو و امثال ما فکر کرده و یا ما از سر تصادف بر اساس نیاز [فعلی‌مان] چیزی از آن برداشت می‌کنیم؟

مشارکت‌کننده اول: به هر حال چارچوب‌هایی در طول تاریخ ثابت بوده و به نظر می‌رسد خدا آن‌ها را به صورت کلی آورده و همچنین برای اجرای دین علاوه بر چارچوب‌ها و سنت‌هایی که خودش انشاء کرده، یک سری نمونه‌هایی که توانستند آن

مسیرها را به عینیت برسانند هم آورده است. به هر حال انباشت تاریخی به حدی در کنار ما قرار دارد و سنت‌ها هم هستند. ما می‌توانیم سنت‌ها را از قرآن درآوریم، مسیرها و پروژه‌های جدید [تعریف نماییم] - همان‌گونه که در مورد موسی و ابراهیم بحث شد و سیر پیغمبرهای دیگری که در اینجا بحث خواهد شد. به هر حال آن‌ها انسان‌های مافوقی نبودند. از دل این سنت‌ها توانستند ارتباط بگیرند و پروژه‌هایی که تعریف کردند را به سرانجام برسانند، ما هم اگر بتوانیم در همان راستا حرکت کنیم، این «در» به سمت ما باز می‌شود.

هدی صابر: در روایت‌های مختلف موسی و فرعون، آیا خدا در طراحی‌اش عقلانیت داشته یا نداشته است؟

مشارکت‌کننده اول: در تک‌تک آیات می‌توان چنین چیزی را پیدا کرد. مثلاً چند گزینه‌اش را شما مطرح کردید و چند گزینه را من مطرح کردم. طراحی‌هایی که [خدا] انجام داده را با عقل بشری می‌توان کاملاً سنجید که این استراتژی که خدا پیشنهاد داده است آیا مبتنی بر عقل بشر بوده یا نه؟ یعنی بشر عادی امروز به راحتی می‌تواند این را به آزمون بگذارد یا مثلاً استراتژی‌ای را که به موسی پیشنهاد می‌دهد، می‌تواند بگذارد در ترازو و سنجش کند که از چه پایه‌هایی برخوردار است؟ قاعدتاً اگر با دید منصفانه بخواهیم بررسی کنیم، عقلانیتی وراتر و فراتر از عقلانیتی است که در جامعه‌ی موسی بوده و این را نمی‌توانیم غیرعقلانی ببینیم و بررسی کنیم. می‌شود عقلانیت را در تک‌تک سیرهایی که بررسی شده، یافت.

هدی صابر: در مواجهه‌ی استراتژی خدا با فرعون و کارسپاری‌اش به موسی، فکر می‌کنی عنصر اول استراتژی خدا عقل است یا حس؟ از این آیات بیشتر عقل دریافت می‌شود یا حس؟

مشارکت‌کننده اول: قاعدتاً موسی حس را که داشته است. منظورتان را از حس متوجه نمی‌شوم؟

هدی صابر: یعنی بیشتر عقل در این [پروژه] موج دارد یا فکر می‌کنی خدا کینه‌ای از فرعون داشته می‌خواسته او را حذف کند؟ عقلانیت را بیشتر می‌بینی یا حس را مشاهده می‌کنی؟

مشارکت‌کننده اول: اگر بخواهیم بررسی کنیم با آن سیر درازمدتی که خدا مطرح می‌کند از این که خارج از مدار و خارج از توان بخواهیم وارد شویم، جلوگیری می‌کند و می‌گوید همه‌ی پروژه‌ها باید مرحله‌بندی باشد و گام‌به‌گام به سمت جلو برود. این نشان می‌دهد عقلانیتی پشت پروژه‌هاست. اگر [فقط] حس بود، همان اول درگیری [صورت می‌گرفت]. موسی روز اول درگیر شد و می‌خواست یک‌تنه با برخورد مکانیکی همه چیز را حل کند و فکر می‌کرد دعوایی که با یک نفر شده را می‌تواند با مشت حل کند. فکر می‌کرد مسائل به این شکل حل می‌شوند؛ ولی خدا این‌گونه نبوده و سعی می‌کند موسی را در این سیر اصلاح کند. یعنی مخالف [این روند موسی] بوده و می‌گوید تضاد اصلی، این دو نفر نیستند، بلکه تضاد اصلی چیز دیگر و کس دیگر است و برخورد با آن باید مبتنی بر عقلانیتی باشد. این که تو فقط مخالف ظلم باشی که نمی‌شود. باید با ظلم مبارزه کنی. خوب خیلی جاها هم انتخاب‌های اشتباه می‌کنی و نمی‌توانی پروژه را به سمت جلو ببری. کلاً به نظر می‌رسد پروژه‌ای که خدا تعریف کرده مبتنی بر عقلانیت است.

هدی صابر: تلاش سازمان‌یافته طی دو دهه‌ی اخیر و وقت زیادی که صرف شده و کار توضیحی انجام شده که [این گونه تلقی شود که] مثلاً خدا و کتاب مقابل عقل قرار بگیرند. می‌توانی دلایلش را تحلیل کنی؟

مشارکت‌کننده اول: متأسفانه کلاً دین با آن قرائت رسمی و دولتی که همه می‌شناسند باعث می‌شود حس نکنند و رای این [قرائت رسمی] چیز دیگری هم ممکن است وجود داشته باشد و چون این را به گونه‌ای با عقل امروز بشر در تناسب نمی‌بینند، قاعدتاً می‌گویند مخالف عقلانیت است و حوزه‌ی دین و عقل از هم جدا هستند. چون می‌گویند دین را در همان پارادایم رسمی‌اش می‌بینند و رای آن، چیزی را مشاهده نمی‌کنند. ولی به واقع بیایم خود سر منشاء دین را بررسی کنیم. می‌شود با یک دید منصفانه بررسی کرد. [اگر این بررسی انجام شود، خواهیم دید] در سیرهایی که [در قرآن و در دین] تعریف شده، عقلانیت لحاظ شده است؛ آن هم عقلانیتی که می‌توانسته یک درجه بالاتر از عقلانیتی که در هر دوره وجود داشته، حرف بزند.

هدی صابر: شما در بررسی این آیات به درایت خدا رسیدی؛ آیا به عقل [و دانش] خودت هم چیزی اضافه شد؟ یعنی به این رسیدی که به واسطه‌ی این پژوهش می‌شود عقل خودت را هم تجهیز کنی و عقلت همه‌جانبه‌تر شود؟

مشارکت‌کننده اول: بله؛ قاعدتاً هم بر این مبنا که انباشت صورت می‌گیرد و از طرفی هم عقل یک چیزی در فضا و بدون پایه نیست. یعنی هر کس یک پایه‌های عقلانیت دارد که بر اساس آن دست به تحول می‌زند. یعنی دیدی نسبت به جهان، انسان، طبیعت، تاریخ و همه چیز دارد و بر مبنای آن، یک امر را امر عقلانی می‌داند یا نمی‌داند. ممکن است یک موضوع واحد را کسی عقلانی بداند و دیگری عقلانی نداند و یک نفر هم خلاف عقل بداند. به نظر من خدا در قرآن و بر مبنای وحی یک سری دیدهای کلان نسبت به جهان به ما می‌دهد که مطمئناً با دیدی که سایر مکاتب می‌دهند تفاوت‌هایی دارد؛ دید نسبت به تاریخ، طبیعت، انسان و نسبت به هر چیز دیگری [به مخاطب خدا ارائه می‌شود که] بر مبنای آن، انسان می‌تواند دست به تعقل بزند و امر عقلانی را تعریف کند. اگر عقلانیت را به صورت یک امر همگانی تعریف کنیم و پارادایم مسلطی را تصور کنیم که برای همه تعیین می‌کند یک امر عقلانی است و دیگری نیست، قاعدتاً بعضی چیزها، خلاف چیزی که ما حس می‌کنیم، به نظر می‌رسند. اما اگر بپذیریم عقلانیت، پایه‌هایی برای خودش دارد، می‌شود آن را گسترده‌تر هم دید [و پارادایم عقلانی واحد مسلط را با پارادایم‌های عقلانی متکثر جایگزین کرد].

مشارکت‌کننده دوم

به نام خدا. دغدغه‌ای دو جلسه پیش در ذهنم شکل گرفت و بیشتر هم حالت سوال و دغدغه است. بحثی که می‌خواهم مطرح کنم در حاشیه‌ی بحث طراحی استراتژیک خدا که آقای صابر مطرح کردند، هست. به نظر می‌رسد آنچه به عنوان استراتژی اصلی خدا اینجا [در بحث آقای صابر] مطرح شد، یعنی حذف ارتفاع، درست نیست. شاید استراتژی موسی قبل از دستیابی به تجهیز و سیر پختگی، بیشتر سویه‌ی تقابل و حذف فرعونیت داشت و طی آن، موسی نگاه هویتی دارد و مساله را تقابل دو قوم تلقی می‌کند، [اما پس از طی آن سیر، استراتژی این نبوده است]. اما، بعد که موسی سیری طی می‌کند که به پروژه‌ی رشد می‌رسد. به نظرم استراتژی خدا رشد است نه حذف ارتفاع. دو جلسه قبل هم که یکی از دوستان بحث مکتوبی آوردند، هرچند تصریح نشد، اما تفاوت آن بحث با بحث آقای صابر مشخص بود.

به نظر می‌رسد که این پروژه، پروژه‌ی رشد است؛ یعنی انسان‌ها به مثابه‌ی انسان، قابل گفتگو و بحث کردن‌اند و در پروژه‌ی رشد قرار می‌گیرند. درگیری هم وقتی الزامی می‌شود یا به تعبیر بهتر، اجتناب‌ناپذیر می‌شود که آن طرف مانع بشود. به نظرم می‌رسد

این اتفاق [مانع شدن طرف مقابل]، در سیر رخ می‌دهد؛ در درس تفسیر نهج البلاغه‌ی آقای منتظری هم گفته شد که [موسی] بیست سال در پشت در [کاخ فرعون] صبر می‌کند که حالا شاید این بیست سال صبر کردن، استعاره باشد. اما به هر حال، پشت کاخ فعالیت می‌کند. استراتژی حذف، از قرآن در نمی‌آید و به طور کلی، هیچ گزینه‌ی حذفی از قرآن در نمی‌آید.

چند نکته هم هست و البته بیشتر جنبه‌ی سوال دارد. یکی در همین بحث طراحی استراتژی بود، تضاد اصلی‌ای که مطرح شد را نمی‌خواهم زیر سوال ببرم، اما می‌توان گفت حداقل تضاد نمی‌تواند پایه و مبنای اولیه برای طراحی استراتژی باشد و استراتژی نمی‌تواند، استراتژی تضاد و حذف باشد، ممکن است در عمل، تضاد و حذف ناگزیر شود، اما اینکه آقای صابر حذف ارتفاع فرعون‌ی را به عنوان استراتژی خدا مطرح کردند، به نظر می‌رسد از قرآن در نیاید. در بحث دوست قبلی هم اشاره شد که آیا در بحث آقای صابر، این تضاد و حذف مبناست یا مبنا نیست؟ اگر مبناست، با روح توحیدی قرآن تقابل دارد؛ چون از روح توحیدی قرآن، تضاد در نمی‌آید. ممکن است در سیر، تضاد به وجود بیاید، [اما مبنا نمی‌تواند باشد].

سوال دیگر، اینجا مطرح می‌شود که این استراتژی شروع می‌شود و قرار است مستضعفین بر مستکبرین حاکم بشوند و جابجایی صورت بگیرد، از این جابجایی، نمی‌توان استنباط کرد که مستضعفین قرار است کسی را حذف کنند؛ اینکه قرار است جابجایی رخ دهد، یعنی کسانی که دنبال رشد و ارتقا هستند، قرار است جایگزین شوند. طبیعی است که خدا دنبال جایگزینی ارتقاء بجای جایگزینی ارتفاع می‌باشد. به نظر من نکته‌ی اصلی که در بحث نیست، رابطه‌ی «بسم الله الرحمن الرحیم» در این بحث‌هاست؛ اینکه ما باید خدا و صفاتش را در استراتژی بیاوریم؛ اگر این را نیاوریم، با استراتژی دیگری، مثل لنین تفاوتی وجود ندارد. نمی‌گویم لنین بد است، ولی استراتژی خدا باید یک تفاوت بنیادین با استراتژی لنین [به عنوان نمونه] داشته باشد. ما اگر بخواهیم سیر موسی را درک کنیم، باید از توحید شروع شود؛ یعنی خدا و صفاتش چگونه با استراتژی پیوند می‌خورند. در حقیقت رابطه‌ی ایدئولوژی که ما مطرح می‌کنیم با استراتژی چیست؟

در مرحله‌ی چهارم استراتژی خدا، آقای صابر «تجهیز کیفی» را مطرح کردند. حال یک سوال [مطرح می‌شود و آن اینکه] هیچ گفته نشد این توحید و رابطه‌ی نرم خدا و انسان و برپایی نماز و ایمان، چه ارتباطی می‌تواند داشته باشد با اینکه به سوی فرعون برو، [که] طغیان کرده و بس از حدود خود بیرون زده است؟ موسی که قبلاً [قبل از گریز به مدین و

برانگیخته شدن به رسالت] هم همین کارها را می‌خواسته بکند. این رابطه‌ی با خدا [چه تأثیری در روش برخورد و استراتژی موسی داشته است؟]. اینکه همین طور بگوییم نماز خوب است، [و رابطه‌ی آن با امور عملی و با استراتژی مشخص نشود، چه مشکلی را حل می‌کند؟]. مسأله‌ی ما جوانان هم همین است. آقای صابر بعد گفتند تجهیز شد، به مطالباتش پاسخ داده شد؛ ما که نمی‌گوییم ادعای خدا بی‌مقدار است که می‌گوید وقتی به من پیوند بخورید، ترسی به دل راه ندهید. اما سازوکارش چیست؟ یعنی سازوکار اینکه من ترس دارم، خدا هم می‌شود غالب بر ترس، چیست؟ مشکل اصلی ما این است که این سازوکار مرحله‌ی چهارم و پنجم چه می‌تواند باشد؟ رابطه‌شان خیلی مهم است؛ اگر رابطه‌شان تبیین نشود، بین موسایی که قتل انجام داده با موسایی که بعد در سیر قرار می‌گیرد، خیلی تفاوتی نیست. این رابطه را باید تبیین کنیم. یکی از مسائل به نظر من این بود.

یکی هم مفهوم «عبد» بود که یکی از دوستان مطرح کردند و من می‌خواستم به صورت سوال مطرح کنم. این طور که از آقای صابر شنیدیم، «عبد» از طریق المَعْبُد گرفته می‌شود یعنی راه کوییده‌شده؛ راهی که باید کوبید؛ یعنی راهی که به یک مرحله‌ای رسیده که باید از حالت سستی خارج شود، حالت محکم‌تری بگیرد و به مرحله‌ای از تکامل برسد که خیلی جان‌دار است و توام با سختی و رنج بیشتر است. اما اینکه گفته شد عبد بودن یعنی رابطه‌ی نرم انسان با خدا، این نرم بودن نیاز به توضیح دارد؛ نه اینکه درست نباشد، اما ابهام دارد.

نکنه‌ی دیگری که در بحث آقای صابر مطرح شد - و امیدوارم بتوانم به صورت کتبی کنار بحث ایشان در جلسه‌ی آینده تدوین و ارائه کنم - این است که منطقی که در انتخاب توده‌ها به عنوان مخاطب استراتژی خدا وجود دارد چیست؟ انتخاب این نوع مخاطب می‌تواند یک نشانه‌ی مثبتی باشد مبنی بر اینکه اینجا قرار است یک رشدی حاصل شود. ولی باز هم [میان این تعیین مخاطب] با آن بحث حذف فرعون و حذف ارتفاع، یک حالت تضاد و تناقض می‌بینیم. اینجا به گونه‌ای گفته شد که گویی یک قوم از اول قرار بوده با قومی درگیر شوند، تا حالا کسی رهبرشان نبوده، حال یک رهبر (موسی) پیدا کردند که منجی و مجری [پروژه‌ی درگیری] است. این [نوع طرح بحث] در واقع، دامن زدن به حذف و تضاد است. روح قرآن این گونه نیست. دنبال این نیست که درگیری قومی شود و یکی بر دیگری پیروز شود. اتفاقاً موسی [قبل از سیر طی کردن و برانگیخته شدن از جانب خدا] این گونه بود؛ هم‌قبیله‌ای موسی دارد با فردی از قبیله‌ی دیگر بدون

مبنا دعوا می‌کند. [موسی] بدون این که به رشد فکر کند، وارد این درگیری می‌شود. [بدون اینکه بررسی کند] چه کسی حق و چه کسی باطل است، وارد میدان می‌شود؛ اینجاست که اشتباه می‌کند. نمی‌توانیم بگوییم موسی بعد از این همه تجهیز دوباره سراغ قوم‌گرایی رفت و گفت شما قوم من هستید، آنها هم قوم فرعون هستند؛ ما می‌ایستیم بعد آنها را به دریا می‌ریزیم. این تحلیل با روح قرآن همخوانی ندارد. علت [این عدم همخوانی] نیز مبنای توحیدی است.

یک سوال دیگر هم که مطرح می‌شود، علی‌رغم اینکه یک جایی آقای صابر [به نقل از خدا] گفتند «پیش از این نیز چنین بوده است»^۱، اما تاکید می‌شود روی بزنگاهی که در وادی طوی اتفاق افتاد [با این سیر مداوم همخوانی ندارد]. [سیر] قبلی موسی چه می‌شود؟ یعنی ضدظلم بودن موسی به خدا ربطی نداشته است؟ آیا جاهایی هم هست که ما بدون خدا یا بدون وحی هم پیش می‌رویم؟ البته نمی‌گوییم در بحث آقای صابر [این نکته که ارتباط با خدا همیشه بوده و هست]، نبوده است، آقای صابر گفتند به مادر موسی وحی شده است، ولی واقعاً مرز این‌ها باید روشن شود. به مادر موسی وحی شده، پس به بقیه هم وحی می‌شده، یا به بقیه وحی‌ای صورت نمی‌گرفته است؟ اینکه از اول خدا موسی را از کودکی [مورد حمایت و فرآوری قرار داد، چه مبنایی دارد؟] در دوران کودکی که موسی از خودش قابلیت نشان نداده بود که خدا او را گزینش کرد. چه اتفاقی افتاد که بعداً موسی ضد ظلم شد؟ چرا فقط باید موسی گزینش شود؟ پس ما تا ابد نمی‌تونیم این رابطه‌ی تکلم و سخن گفتن با خدا را داشته باشیم؟ یعنی باید مثل موسی ۳۰ سال صبر کرد؟ کلاً آیا ما نمی‌توانیم استراتژی را به گونه‌ای تعریف کنیم که برای اکنون باشد؟ حداقل برای نسل ما خیلی سخت است که به آنها گفته شود ۳۰ سال صبر کنید، نتیجه می‌گیرید! ۳۰ سال زندگی من چه می‌شود؟ در [بحث آقای صابر] استراتژی موسی هم طوری تبیین می‌شود که انگار همه‌ی مراحل [باید برای ما به یکسان و گام به گام طی شوند تا در آینده نتیجه‌ای حاصل شود]. برای من سوال است که وقتی می‌گوییم «خدا فرجام‌گراست»، به چه معناست؟ «اکنون» را چگونه توجیه می‌کنیم؟ یعنی ما از

۱. خدا در سوره‌ی طه هنگامی که با موسی سخن می‌گوید، مقاطع قبلی حیات وی را به موسی یادآور می‌شود و اینکه در تمام آن مراحل نیز خدا در رشد و سیر موسی دخیل بوده است و در نهایت می‌گوید: «پیش از این هم چنین بوده است». این نکته در بحث شهید صابر در «مرحله‌ی ششم: تأمین فهرست تقاضاهای مجری» (نشست بیستم) به تفصیل مورد تشریح قرار گرفته است.

خواست‌های مان برای آینده می‌گذریم؟ این برای نسل ما، خیلی سنگین است. مبارزه باید اکنون باشد. استراتژی اکنونی باشد و فرجام‌گرایی که با ادبیات دینی ما گره خورده و حتی در ادبیات روشنفکری که فرجام را هدف می‌داند، با تئوری مارکسیستی نزدیک است؛ چه فرجام‌خواهی سنتی اکثر روحانیت که فرجام و آخرت را قیامت می‌داند و در آن، «اکنون» نقشی ندارد؛ [و چه در تلقی روشنفکری از فرجام‌نگری، «اکنون» نادیده گرفته می‌شود]. گویا باید یک ۳۰ سال رنج بکشیم برای آسایشی [در آینده]! خیلی‌ها بر این مبنا فعالیتی نمی‌کنند؛ چون فعالیت مبارزاتی به گونه‌ای تبیین شد که فرد باید تحمل کند و سختی بکشد برای آینده‌ای که می‌آید. این آینده را در بحث آقای صابر زیاد دیدم. به نظرم می‌شود استراتژی را به شکل دیگری تبیین کرد که معطوف به آینده نباشد؛ معطوف به هدفمندی باشد، ولی هدفمندی «اکنون». امیدوارم در حد خودم بتوانم در این زمینه بحث ارائه دهم.

هدی صابر: خیلی ممنون. برخی نکاتی که مطرح شد، جان‌دار بود و ما سعی می‌کنیم روی آنها، فکر کنیم. بخشی را هم که پاسخی داشتم، در بحث هفته‌ی آینده، طرح می‌کنم. برای بخشی هم شاید پاسخی نتوانم داشته باشم [و نیاز به کار مبسوط برای پر کردن خلاء هست]. خیلی خوب بود؛ بحث نبود، اما نقد و تشکیک بود. ان‌شاءالله بعد از عید [نوروز]، بخشی از جلسه هم مرکب باشد و دوستان بحث جمعی بیاورند.